

شرح ورجحان

۳۰۱

فان كان شرفنا حتى وان كان اظلم فانك ميت خلاصه من غير علم اين عنوانست بل بغير در معنی و جنان من الجهاد
 الاصغر الى الجهاد الاكبر مولوی فرمود است قدر جنان من جهاد الاصغر با بنی اندر جهاد اکبر کشتن این کار
 عقل و هوشت نیست شرباطن سحره فر کوش نیست قوه از خو خواهم و نوبت لاف تا بسوزن بر کتم این کوه تا
 و غولست خنده ریش فساد رباب جهاد ظاهر است بنویسیم قال رسول الله الجنة تحت ظل الشجرة و ايضا
 فرمود الجنة اطراف الوار و ايضا فرمود الجهاد في سبيل الله في الليل او اليوم خير من الدنيا وما فيها و ايضا السجود
 فقال الجنة والجنة ابنا لله رباب الجاهدين بمضون اليه فاذا هو مفتوح وهم مفلدون سبوتهم و انهم ربيست
 بنو الاسلام على اربعة ارکان الصبر و التقوى و الجهاد و العدل و در روایتی از حضرت مشهور است که در بیان آنکه
 حضرت نبوی فرمودند فضیلت جهاد الاصغر فعلیکم بالجهاد الاکبر فضل پار رسول الله عرفنا جهاد الاصغر بالجهاد
 الاکبر فقال هو الجهاد مع النفس لاداره و جهاد مع النفس و شرعی اما لغوی جهاد بر وزن ضال با از محمد
 فتحیم است ان معنی مشتق است از جهاد بفتح جیم است ان معنی طاقه است و معنی شرعی آن بذل و سع و طاقه
 در جان و مال باشد در جنگ کردن با مشرکین و باغی و حضرت امیر فرمودند در غایت جهاد در خطبه شریفش
 فان الجهاد باب من ابواب الجنة فخذ الله لخصامه و لپناه و هو لپناش النفوس و در مع الله الحکمة و حنة الوشعة من
 ذکره رغبته عما کلب الله لپناش الذل و شمله البلاء و دبت بالصفاء و الفناء و ضرب على قلبه بالاسهاب فاو بل الحق منه
 بنصیح الجهاد و سیم الخفف و معنی الصف الاخره **الفريضة السنية** و المعنى الامير المعروف والهي
 عن المنكر عن مجمع البحرين معروفه که مشهور است اسم جامع است از برای هر سبک که بدان تقرب بجدا میجوید
 و هر چه از شرع مند و بسند است و احکام شرعی مان با آنکه معروف است اسم است از برای فعلی که حسن از شرع و عقل
 بدانند و انکه شرع عیان در حسن و شوی این نام اعمال خیریه و حسنات است که ضد ان منکر است معروفه است
 کوله تعالی الامن امر بصدقة او معروفه ايضا قوله تعالی قولوا قولوا ما نعرفنا و ايضا فاشهره من المعروف و امسکو
 بمعرف و منکر که ضد معروف است ان عملی است که شرع او را بفتح کرده باشد بخلاف معروف و هر چیزی بلکه شرع
 بفتح و حرام نمود منکر است بدانکه از فرائض لازم و واجبه امر معروفه و نواز منکر است و علم اعلام که قرآن تعالی
 امثالهم در این باب کتابها نوشته اند و از برای امر معروف و ناهي از منکر شرایط ذکر کرده اند که بیان تمام آنها در این
 غیر ممکن است بحالته آنچه منظور است منکر و مشوق عن العانی افضل و اشرف فرائض امر معروفه است و فضل سبک
 قام فرائض دیگر با و است سبیل انبیا و منهاج است عذاب اندوی مامون است و مکاسب انوی حلال و مظالم
 از وی مرود و درین از وی پراز عدل و شیخ مفید در فقه فرمود بنویس از برای امری یا امر بالمعروف و نهی عن المنکر
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا

بجایگاه علم است
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا

طایفه امر معروف و نهی واجب است و در
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا
 و تعاونوا على البر فاذا لم تفعلوا

در عرض حضرت عبد العظیم

۳۰۲

و مکروه و مباح دو دم در فاعل اصرا و بند سقم بدانند تا بر روی مینما بد چهارم بدانند از ضرر محفوظ است و هر یک
 از چهار شرط فرعی دارد که دانستن آنها موقوف بر جوع کتب فقهیه است و هم چنین شرط است مگر گواهی قلبیه از
 منکر داشته باشد و طبعان هم نمیکنند فعلا مثل شکستن آفات ملاحی و بعضی طرف شراب و الا با قدرت مند بر نشود
 بقریب و جرح و تادیب نیز بر نماید بلکه شیخ عالم عامل و حدیث الملة و الذین شهد تانی فی ذلک الله روحه و جسدش
 در مطالعته کتاب صباح الشریفة که منسوب بحضرت صادق علیه السلام و اولاده شریف النجات و کرام الصلوة و النیما
 چه در سفر چه در حضر و آن مطالعته این کتاب و حقیق فواید کثیره است با کتاب توحید و فضل و رساله اهل بیته
 بناء علی ذلك امریکه در معروف و منکر و امر و نهی آن مجرب است خود نسبت کرده بد فریضه واجب نوشته شود
 تا ان کسایکه آمین معروفا اند از سلسله امام علیه السلام بصیر و جبر خور سندی بهر مند شوند البتة قال علیه السلام
 فی قوله من لم یصلح عن هوا حبه و لم یخلص من افات نفسه و شهواتها و لم یهزم الشیطان و لم یدخله کفیا الله و توب
 و ان عصمه لا یصلح الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا ان یکن بهذه الصفة و کل ما اظهر کان حجة علیه و لا ینفع
 الناس به قال الله تعالی انما من الناس بالبر و نسون انفسکم و یقال لربا خان الطالب خلقی ما خنت به نفسک و ان
 عنه عنانک و ان ثقله الاستسئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن هذه الابن یا ایها الذین امنوا الی ان یضرب
 من ضل اذا لم یتم فقا علیه السلام امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اصبر علی ما اصابک حتی اذا رايت شحما مطاعا و
 هو یستعجا و اعجاب کل ذی لای یزایه فلیک بنفسک و دمع امر العامة و صاحب الامر بالمعروف و نهی عن المنکر الی ان یکن
 عالما بالحلل و الحرام فارعان خاصه نفسیه بما مرهم به بنهائم عندهما صیحة الحق و رحمة بهم باللطف و حسن الیها
 عارفا بنفا و ناطقین فتنزل کلامه لیسوا بکفر و مکابله الشیطان صلی علی ما یلحقه لامکا و تم بهما و
 یسکونهم و لا یسعد الحیة و لا یغناظ للیسمة فحیرة انفسه لله و یسعی الی وجهه فان خالفوه و جفوه صبر و ان
 واقفوه و فلو امنه شکره فوفا امره الی الله ناظر الی عیبه برای اینکه از این دو در شینه نیز با خبر باشند و
 بعضی فقرات از او جزا بفراسه بنویسم مخفی نماید در راهی ضروری و غیره شرط لازم است اول آنکه عالم حلال
 و حرام باشد تا بداند چه چیز را امر و نهی مینماید دویم آنکه نفس وی فاضل معروف و مخبر از منکر باشد سقم
 مرد ما را نصیحت کند بدون اینکه عرضی عاید بخودش شود چهارم شیرین زبان و با لطف و دقت با بدکان خدا باشد
 بدون غلظت سندی بجم از اخلاق مردم و مراتب تفاوت و حالات مردم را بداند و در خور اخلافتان تکلم نماید ششم
 از مکر نفس بدینا باشد مبادا امر و نهی موجب عیب نفس گردد و بگوید از این راه که نفوذ یافته ام بر مردم و بعضی از خلق
 هضم صبر نماید از آنچه از دست بر روی وارد می آید و امر و نهی را برای مکافات اذای ایشان فرار ندهد و محبت و عصیت
 و غبط و خمد اکتار ندارد هفتم کتب خود را خالص برای خدا فرار دهد و از آن مرتب بخدا جوید تمام امر خودش را
 کلیت بخدا و نه نفوس بفرماید و لا یخاف لومة لائم دم بعبثها خود نگران باشد و در هر لحظه و لحظه بلکه هر چه بگوید
 میگوید از امر و نهی خویش بری نفس خودش نیز بگوید اگر شنید آن وقت مردم بفرماید خداوند پند این داعی گناه گاه

و در صورتی که بعضی از مردم عیب علی منکر تالی انصافت حضرت است
 و در آنست که تالی و در نظر حضرت است و در هر یک از اینها که در این کتاب
 و در آنست که تالی و در نظر حضرت است و در هر یک از اینها که در این کتاب

و در صورتی که بعضی از مردم عیب علی منکر تالی انصافت حضرت است
 و در آنست که تالی و در نظر حضرت است و در هر یک از اینها که در این کتاب
 و در آنست که تالی و در نظر حضرت است و در هر یک از اینها که در این کتاب

روح و ریح

۳۰۳

و فی حدیثی دیگر آمده است که هر که در روز قیامت با او بیاید...

و فی حدیثی دیگر بر مبنای سؤال از رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید خود من از اقسام گشتا نشاء الله تعالی رساله زکرة در آداب و اعطاء و عطا
 امر و مؤثر نوشتن نام شایسته در مطالع کرده زمان خواندن و گفتن اثری در نفس خود حاصل شود اما وجه اینکه
 حضرت عبدالمطلب این فرمایش را باین ترتیب ذکر کرد و بحضور امام علیه السلام عرضه داشت مطبوع شد و نویسنده
 اشاره بشود انشاء الله تعالی باین اسلام بر پنج قواعد مبتنی است یکی از آنها توحید است و توحید اول این اصول و
 قواعد است از اجزاء و شرایط نبوت و ولایت است یعنی ایند و مرتبه مند و چند در مرتبه توحید است اندک اندک
 معلول با علت و انضمام شرط با مشروط و معلول اند و توحید مبتنی بر تعلق مظهر بظاهر و ولایت مقام مقام توحید است
 و اول فرعی از توحید ثبوتی و ثبوتی است بعد از آن نماز است از آنکه نماز در مرتبه ثانویه مقرر شده است و اول
 من الاجزاء الفریقیه فتمت الصلوة یعنی در مرتبه بعد از نماز کوه فرار داده شد از آنکه تظاهر اموال از اول شد
 پس نماز بین تظاهر بین واقع شد از آنکه لیس الصلوة الا بطهور و ثانی خد من اموالهم صدقة تظهروهم و صوم در نماز
 زکوة فرار داده از آنکه زمان انضمام صوم تظاهر با اهل استحقاق است بطریقی دادن و اسبب بود در بین
 اموال ذکر شود و صوم نیز نمود تظاهر و تفسیر باطن میباشد و حج بعد از صوم مذکور شد از آنکه کتب بیان و مال
 بعد از این تظاهر است که از خود کرده است بیوی بود که افضل اعمال بدین است بواسطه اینکه تمام
 اعمال خیریه در او است آنکه غیر از این نعمت عظمی که جهاد است بخواند تا آخر هم بذل جان و مال کند چون سادات
 بقول فذلک هو تفسیر کتبند همان معنی امر معروف و نهی منکر است در کتاب محاسن نیز از ذراره در حج و زکوة
 عز الی الله علیه السلام قال بنی الامر الاسلام علی نعمت اشیا علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الزکوة یقال
 زکوة فاتی ذلک افضل لانها من احسن و الوالی هو الدلیل علی من قلت ثم الذی یطلبک فی افضل قال الصلوة ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال الصلوة عود بکم قال قلت ثم الذی یطلبک فی افضل قال الزکوة لانه فریضه
 بد بالصلوة فلیها و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الزکوة نذهب بالذنوب قلت فالذی یطلبک فی افضل قال الحج
 لان الله تعالی قال و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیسیرا و من کفر فان الله غنی عن العالمین قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله الحج منسبته خیر من عشرين صلوة نافله و من طاف بهذا البیت و احسب سبعه و احسن رکعة عقره
 ثم قلت ما ذی یطلبک فی افضل قال الصوم صارا خذ ذلک لجمع فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الصوم
 خیر من النار ثم قال ان افضل الاشیا ان انت فانت لیس منه ثوبه دون ان یرجع الیه فثوبه بعد ان الصلوة
 و الزکوة و الحج و الوالی لیس شیء یفیع مکنها دون اذاتها و الصوم اذا فانت او حضر ثاب و سافر ثاب منه انما مکانه
 البیت غیر ما یجوز ذلک الذی یصله و لا یضاع علیک و لیس مثلك فلک الاربعه شیء یجوز ان مکانه غیره انما حدیث
 تصین لعرض الدین الحمد لله الذی هدانا لهذا ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله علی اكمال الدین
 و انعام النعمة بجان شیطان در عیاری صورتی انسان مانند خون جاری است زمانی از اضلال و لغو و انفعال
 غیب جز این کار کردی و بار دادی بود مشرب نماید تا کوه را بنهای بین تو را که دفین و غنای قلبی است

و فی حدیثی دیگر آمده است که هر که در روز قیامت با او بیاید...

و فی حدیثی دیگر آمده است که هر که در روز قیامت با او بیاید...

و فی حدیثی دیگر آمده است که هر که در روز قیامت با او بیاید...

در عرض حضرت عبدالعظیم

۳۰۴

و بود پیش سپرده شده است صریح نماید بعبان ماخری خواهد جان هینه و معنی انسانیت نور باید و غلام حمد
 کوشش وی در زمان احتضار و اشغال نواست بنشانه آخر و پیا کرد در آن وقت بنور سید نمیدانم بر نور نشانه آخر
 چه هامر سید پیش حاصل عمر خوراسی کن در زمان مردن بیاد قیام ندهی و بادست نهی بر صند محشر قدم نگذاری مرحوم
 عیاشی از صفوان بن مهران از حضرت صادق روایت کرده است که فرمودند شیطان نزد دو شناسا ماتر بدک مردن آمد
 از طرف راست چپا او را از طرف چپ منع نماید خداوند باده دارد و فرموده است **بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي أَنْوَابُ الْقَوْلِ فِي الْجَوْ الثَّابِتِ**
الذِّي بَوَّأَ فِي الْأَخْرَةِ وَصَدَّقَ عَلَيْهِ رَاهُ رَوَايَاتُ كَرِهَ اسْتِزْجَارُ صَادِقٍ كَمَا فَرَمُوهُ نَدْبِرَ هَرَامَتِي شَيْطَانًا مَوْكَلًا اسْتِزْجَارًا
 امر بفرمایند و او را در این پیشک ببندد از دنیا جانش از بد نفس مفارقت کند و هر آنکه مؤمن است شیطان بر وی قدرت
 ندارد پس در زمان احتضار مرده ها خود مان را تلفیق شهادتین کند و در روایتی است کلمات فرج بر اینها بخوانند
 و اسمی امامها را یک یک با آنها عرضه آرید تا بشنوند و بخوانند پس از دنیا روح و ابصار مرد پیش هر آنکس **فَإِنَّهُ نَدْبِرَ**
 در اوقات صلوات که متطور عمر را بنیلاست منکر شهادتین و عفا بد حقه خود شود در زمان احتضار **سَلَّمَ اللَّهُ**
 شیطان کبر اند و جمعی از دستان ماخذ و سنگ از برای ساعده پله از داعی مسئلت کرده اند در این وقت بخاطر آوردیم
 آنچه مرحوم سید هاشم عرانی در کتاب معالم الزلفی نقل کرده است آن کتاب ارشاد الشریف است که صاحب کتاب مذکور
 فرمود **وَلْتَحْتَمِبْ سَنَامُهُ بِمَا لَمْ يَمُارِكْ نَافِعُهُ وَهِيَ أَنَّ الْعَدْلَةَ تَقَعُ عِنْدَ الْمَوْتِ فِي شَيْطَانٍ يَطْرُقُ فِي حَضْرَتِهِ يَدْعُوهُ**
 او را عدول بدیدند ایمان بکفر و در کتاب مجمع البحرین فرمود در فقه دعاء مرد پیشت و دعوت از من **عِنْدَ الْمَوْتِ بِعَنْتِي**
 میسر بنوای پروردگار من از اینک عدول از حق کم در زمان مردن و اهل لغت میگویند **عَدْلٌ عَنِ الطَّرْفِ عُدُولٌ وَلَا مَالٌ**
وَأَنْفَرَتْ فِي مَعْنَى عُدُولٍ وَعَدْلُهُ أَنْ يَمِيلَ كَرْدَنَ وَكَانَ شَيْئًا زِلْزَالَهُ حَقٌّ وَصَوَابٌ شَيْءٌ عَلَى ذَلِكَ عَدْلُهُ صِفَةُ شَخْصٍ صَالِحٍ بِنِ
 است در بعضی از کتب مشهوره مذکور است عدله اسم شیطان است که موکل بر اخذ بین هر مسلمانی است در جهان **الْحَضْرَةُ**
 حاضر میشود هر آنکه در صبح شام دعاء عدله را بخواند در زمان مردن از مکر و وسوسه و عیاشی مبرکد و دعاء سطوت و تعین **عَدْلُهُ**
 در کتاب نهج العارفین بخواند و میتوان گفت این صفت غیر مرصیه که عدول و انصراف از خویش است خود شیطانی از شیاطین
 و ملکه از ملکات نفسانی باشد بخود بالله و بلائنه خلاصه از کتاب مذکور عرض میکنم **أَمَّا هَدْيٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سُبْحَانَ**
عَدْلِهِ اسْتِعَاذَةٌ حَيْثُ لَيْسَ نُورًا لَدِيمًا اسْتِعَاذَةُ إِيْمَانٍ وَأَصُولُ اسْلَامَتِ الْحَاضِرِ دَائِمًا شَيْءٌ مَكْرًا دَرْدَرًا اسْتِعَاذَةُ
مَنْذُورَةٌ شَيْءٌ كَمَا مَبَادِئُ نَبِيٍّ حَقٌّ عَالِي الْبَدْوَانِ وَرَضِي خَدَاوَنًا اسْتِعَاذَةُ نُوْبَطُهُ وَسُرْسُدِيْنِ بِخَوَانِ اللَّهُمَّ يَا رَحْمَنُ الْوَالِدِ
أَنْ تَقْدَادَ عَنكَ بِقِيَمَةِ هَذَا بِنَاتِ بِنُوْبَطِهِ مَسْتَوْجٍ وَفَلَمْ تَنْتَاجِظْ الْوَدَائِعَ فَرَدَّ عَلَى وَدَيْتِ حَضْرَتِ مَوْتٍ وَ
الْبَدْرُ كَيْ كَوْمَرٍ فَمَنْ دَائِمًا شَيْءٌ بِشَخْصٍ مَبْنِي سُبْحَانَ بَدْرٍ فَنَاسِرًا كُنْدًا بِكَالِ اسْلَامَتِي يَا وَنَسْلِمُ نَمَا بَدِيْنِ مَخْمُومٍ
 ظرافت است ایندای من درین خیمه داد در تو بود پیش گذاردم در زمان مرگ که لازم است من برگردان حال **حُظْرَةُ**
 کن آنچه تر در حفظ ابودین بگذاری چه قیامت بفرماید چه میدوی چه میخواهی و آنچه رود پیش تو است اناناست
 و آیاه است که بیوت پدر رسول اکرم **بِمَدَامِنِ بِلَا الْقَلَاوَةِ وَالسَّلَامِ بِنُورِ سَيْدِهِ اسْتِعَاذَةُ بِرَأْيِ حِفْظَانِ زَيْدِي**

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

هر کس بخواند

بیت

روح و روحنا

۳۰۵

شیطان بخداوند سبحان بر کردانی بی معاد از الله پامر کران خود و الاماننا الی اهلها هر چه سپید و در خزینه جانانه
 الهی بکناری همان را بپسها بنویسد مندریس سخن و داغ خویش را که سالها تحصیل کرده و اند و خسته تکمیل نمائی و
 رمان اخذ و ددان از مشاهده آن شادمان باشی نه شرمند و پریشان و بهمین طرف بر و پشت هر آنکس سلامه وین
 خود را میخواهد و از د و ملک صفر بکبر و منکر خائفانست سعادین و افرا بهر یک از د و از ده امام را با یقین صادق
 و صفی خاطر فراموش نماید و بخواند **بِاللهِ اَرْحَمِنْ وَ بَارِحِمِ اَوْ دَعْنُكَ هَذَا الْاِزْدِیْلُکَ وَ بِاللّٰهِ تَوْبًا لِّاَسْمَاءِ وَ اَسْمَاءِ**
 مستوح فرقه علی بن الفریخند مسائله منکر و تکبر پس در زمان لغاء تکبرین سلامت خواهد بود و داعی عاصی در عرض
 دین حضرت عبدالعظیم و عام اسلام و حد و ایمان را بقدر امکان مندر کرده از طرف اصل عدت نکاشت بل ای اخذ
 پنجه و فاند آن تذکر و ناثر فلوی باهلا با نسته این تذکره ناثر بخونام و کال ممکن بوده مگر بشریح و توضیح لغیه
 منظوم آمد و مذکور شد و الا فرار بشهادین و اقران با جابه النبی من الاصول و الفرع و العابد و القواعد مع الولا
 لا و لیا نهم و العدا و لعدا نهم برای ^{کفایت} حضم دم هر مسلمان خدا خواهی اما یقین کامل بد و ن استلال بر این فاطمه است
 یقینیه غیر ممکن پس هر آنچه محبوب و مطلوب و ناست در طلب و همت بجاری و آن غفلت نبود خوش است این پس
 که پنجه ان شناسائی اسما و افعال و اوصاف خواست عز و اثر و محوبات و مطلوبات خود فراردهی و حسن
 شعار خود نمائی که بکار روزگار ان توانی گوهر گران ابد و بکعبه مقصود رساند **توصیه نافع را بدان از**
اچیز نافع انسانا بناید غافل باشد یکی از امور قطعیه مونس است الموت کاس کل الناس شارب و الموت باب کل الناس
داخله روزگاری که آدم را و فاکر با نوکی کند و عریکه بر نوح بیابان رسیده نوکی بقاء دارد و اجل که خلیلنا
آورد نورانی فرزند کرد چندین هزار سال است که اولاد آدم اندین سفرین از اصلا و ارحام می آیند و از ارحام بیست
زمین و لذتین بین بشکم زمین میروند چنانکه شیخ فرمود نو که بر پیش زبته همه فشان نویست دیگران در شکم
مادر و پیش پدیدند آنکه با پای از سر نخوت نهادی بر خاک عاقبت خاک شد و خلق بر او منگید کوسفند کبر بر ک
فرز هر دو کوسفندان دیگر خبره بر او منکرند پس همه عالم کور ستانست بر او و از اسما بر سر که چند
پادشاه داری و چشم بر زمین افکن که در شکم چند تا زمین کناری **سَلِّطِ الطَّارِمَ الْعَالِي الَّذِي عَقَّبْتَهُ**
عَلَى مَا نَحَى مِنْ بُؤْسِ عَيْشٍ لَيْسَ فَمَا اسْتَوْقَى الْمَلِكِ اسْتَعْبَادُكَ رَسُوْلًا لِّمَنْ يَّأْتِيهِ جِبْنَةٌ سَلِّطِ الْاَرْضَ
مَنْعَرَسًا لِّشَجَارِكَ وَ اَحْبَبْ اَثْرَكَ وَ اجْوِ نَفَاكَ فَاِنَّ لِحَبْلِكَ جَهَادًا اَجَابَكَ اِحْتِارًا كَلِمَةً هَالِكًا لَوَجْهٍ
لِ الْحَكْمِ وَالْهَيْبَةِ حَيْثُ لَيْسَ اَزْعَمُ اَدَمَ اِلَى نِعْمَاتِكَ اَوْ زَمَكَ نَزَسَتْ نَوْمٌ فَوَاضَى رَسُوْلًا لِّمَنْ يَّأْتِيهِ جِبْنَةٌ سَلِّطِ
دَرْمَانَ وَ جَرَّ اَحْوَى اَسْبَحْ مَرْمُ حَلَّةِ اَسْبَحْ فَنَتَى وَ كَلَى اَسْبَحْ بِنَدَى وَ اَهْوَى اَسْبَحْ بِنَدَى وَ عَجَبٌ اَسْبَحْ شَكْنَى وَ
سَاغَرَى اَسْبَحْ شَكْنَى وَ صَبَدَا اَسْبَحْ رَسُوْلًا لِّمَنْ يَّأْتِيهِ جِبْنَةٌ وَ جَاهَمَةُ اَسْبَحْ بُوْشَيْدًا كَسُوْلًا لِّمَنْ يَّأْتِيهِ جِبْنَةٌ
بِحَمْدِ اَزَابِنِ وَ يَدِي كَبِيْرٌ مَرْمُ فَالْعَيْشِ نَوْمٌ وَ الْهَيْبَةُ بِنَفْطَةِ الْمَرْءِ يَدِيهَا اِحْتِارًا سَارًا فَالْقَسْرَانِ رَضِيَتْ بِذَلِكَ اَوَّابٌ
مُفَادَةٌ بَارِيَّةٌ لَّا طَرَا دَسْبَهَارٍ يَدِي مِنْ يَدِي رَانَةٌ اَسْبَحْ كُوْشٍ دَارِيْكَ اَنْكِي مَوْزُكَ دَرْدِيْنَ بَرَادِيْ كِيْ بَاشِيْ خَوَافِيْ

بند و نیکو
 از بندان کجاست
 که بر این است
 بناید و سر

بند و نیکو
 از بندان کجاست
 که بر این است
 بناید و سر

و بیل است کد شوق

هر آنچه

در عرض خضر عظیم

و هر آنچه داشته باشی خواهی گذاردن چگونه سلاطین جهان و ملوک دوران با کمال سلطنت استیلا در خانه خا
 خفتند و اعضا و جویشان پریشان و خانه قبرشان و پیران شد ترکیب جویشان که از حرارت و رطوبت بود
 کشت برنج و ارکان ابدان شان مزج و متضع یافت پلست چهار خلط مخالف سرکش چند روز بند بام
 چون یکی از این چهار شد غالب جان شیرین بر آید از غالب ناکه بخره آزی بنده نیاز ناکه در زمستان غم نایب است خور
 و در تابستان برک زمستان سازی آخر حرکت در فاسق است از مترنک و استیلا دارا مرز در خوابی باش تا پیدا
 شوی امر و زمینی باش هاشبار کردی کو بند ربع بن ختم هر روز در قبر خود میرفت و میگفت هر ساعتی که من
 موث نشوم فلین فاسد شود و عمر عبدالعزیز اموی هر شب فنها و وعاظ را جمع کرده بخوی من ذکر موث میشد
 که کو بام برده اند و جنازه ایشان حاضر است چه خوش گفت نش آگاه ندیده که سخنی رسد بحال کسی که از دنیا
 برون میگردد ندانی باشد که چه حالش بود آن ساعت که از وجودش بریزش برون رو جانی پس بخوان
 ایان خضر نام مؤمنان را که فرمود الموت لا والداً یقی ولا ولداً هذا السیل الی ان لا یولی احداً کان البتی ولی
عجل لا منیه لو خلد الله خلقاً قبله خلداً لولیت فیما ساهم غیر خاطئه من فانه الیوم سهم لرفیق غدا باش تا ملک الموت
الموت را بدعا عمارت کند و ارشاد را بدعا عمارت کند شیطاد را بدعا عمارت کند کرم را بدعا کوشش
بدعت عمارت کند پس بومانی مفسدی مال و جان و دین و ایمان از برای آن روزت چاره باید و بجهت این راه دور
نوشه شاید بخندد من الموت مصرعه و الزاب مضجعه و الدود اقبسه منکر و منکر جلیسه الطیر مفرقه و بطن الارض مسخره
و الصائم موعده و الجنة و النار مورد ان لا یكون له فکر الا الموت ولا ذکر الا له ولا استعداد الا الاجل ولا تله الا
الافیه ولا نطلع الا الیه ولا نغریج الا علیه لاهتمام الابه و الاحول الاحول و الاشارة الاله کعب الجبار یهود
 که در آخر کار بیاورد اسلام قدم گذارد گفت خوانده ام حضرت شادم فرمود بفرز بدت شبت صیبت که عمرت
 باخر سپید و زدمرگت زریبک شد گفت مرا چگونه است ندا آمد که روح را از کالبدت جدا کنم و نور از تربیت خویش
 آورم تا گردان و از خودم عرض کرد مرگ از من است یا دیگران دادم بهره ایست نداء آمده کس جلالت خود را چسبند مرا
مرد نخواهد پیدا تا ضیقت باک الموت لا یلد الی الجنة التي اخرجک منها یعنی دلخوش دار و اندوه مدار که ترا
 بهشت جاردانی بوم ادم گریه آغاز کرد عزرا بیل گفت زمان خروج از بهشت این نحو خواهد بود قال النبی ان ادم
اکثر الیوم فکرا احسنکم له استعداد الاوان من علامات العقل الجافی عن دار الخرد و لا تانیه الی دار الخلود و
لکن الیوم الناقب لیسوم النشور و از حضرت عیسی بن مریم نقل کنند هر وقت با د از مرگ میفرمود از بن هر موی
نظره خونی محسوس بود و رباعی پیام که مرحوم آقا خوانند در معانی القیاب استفا کرده بنظر آوردم ما العینک انیم
فلا العین یلرز از حد حقیقتی نبرد و مجاز باز چهره من کنیم بر نطق وجود رفیق بصدوق علیک یلرز باز
پس بدان در دریا احدی را ما آمد حضرت خنی مرتب بدینگونه مقام عزت بود مع هذا طالب آمد
انک میبایست و اتم میتون خدا پیش فرود راه فانیت بیاید رفت و خالک کحدث بیاید خفت بدت خلیل از این فقر نیست

کلام
 در بیان
 کرامت
 خضر عظیم

شرح و شرح

برادر کلمه از این زهر بخت اکنون کار تمام شد و قواعد شرع نظام گرفت منشور رسالت بر خواندی مکه
 کشادی دشمنان ظفر بافتن دامن کفر چاک زدی صنادید فریش هلاک کردی الحال قصر در قصر خود از بیم تو
 آرام است و نجاشی در حبش مانند بنده و غلام وقت آمد که روی نبشیب که آری و هر دو بکار کی بکاری البته کار
 چون بکمال رسد نقصان که در ماه در اسمان ناهلال بود در زیادت چون بدر کردی و بمقتضای چون بهار شود
 شاخها در رخسار برگ آوردند و کلهها بشکفتند و باغها را معطر کردند عاقبت ایشانرا خواندند از آنچه داشتند
 نشانی نباید الحال گوشواره مرگ در گوش بنگاز کن و بر کن شنگان بنکر و فصد حضرت ما نما تا ما ان کنیم که در نما
 بود آنست من احب لقاء الله احب لقاء الله من كره لقاء الله كره لقاء الله چه قدر خوش است ملائکه
 کار خوش کنی و از مکان دور کارش بپنداشی که من فکره العوالم من المعابد چه روز بفر داحوالش در می و از سوا
 مقام و شویف ملائکه غفلت نمائی که گفته اند ولا اؤخر شغل اليوم عن کسب الی عدان يوم الاعجاز من عد
 ای خردمند من بشنویند تا بنفوق نهان در بند خار در دیده فرصت شکن کار امر و زبیر دامغان
 چاره حالت لازم است بفر دایر و زاری بود اذع موث بنیست که بسط طبع و حیل و لا بهندون سبلا و اذالمه
 انشبت اظفارها الفسکل نمیه لا یقع اخر که پیش در ولا بن خلعت خلعت جاودان یافت و کدام یک از نبی
 حد در این عالم را فرارگاه ابدی ساخت انظر الی الفصو العالیة و الملوك القانیة کیف فیستهم الایام و اذکم الحجام
 خال بغداد بمرک خلفاء مبرک و در نه این مظهر و ان چیست که در بغداد است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 ان زعمتم انکم اولیاء لله فتمتوا الموتان کنتم صادقین و ایضا فرموده است قل انک انکم الدار الاخرة عند الله خا
 من دون التماس فتمتوا الموتان کنتم صادقین همان مان مرگ فاصد و شاست مجانب و که بدلات روی و جلوه
 وصله می و بر مسند عزت نشینی مجاب ازین نود و سوسه دارد و در ابطله نور حکم کند اگر شرمند و بجه خجاشانی که
 بیوسته کز به بغداد و زن بختونه اربابا با فدا نشایدیم ان الله علم بالظالمین عفو و اغراض این دوستان خجاشان و
 که گفته اند شرمند از اینم که در روز مکافات اند خور عفو نباشد که ما و ایضا از ضربت دعا نماز شب جواب کما
 را شنو اللهم ان کثر الذنوب کفرت ابدی عن ابیاطها الیک بالسؤال و المداومة علی العاصی عن التضرع الیه
 و الرجاء حیث عن سؤالک باذ الجلال فان لم یعط السئد علی عبد من ینبغی التوال و لا ترد الکننا المنصره الیک
 الا البلوغ بالامال و اگر محبت اهل و عیال و تعلق مال و منال بود از این راه مضر ف دارد که بر نه و اذ ایت کم ربک
 نهار و ملک کبیر خون که ان زن بعد از نوبت و دیگر خواهد و آنخانه روی بخراجا آرد و ان فرزند دل از بند
 دوستی تو بر دارد پس از خانه که نعمش ابدی ملکش بر ملک است و فصوصش از فصوص دور و بیانش با نضره
 و سر در است غفلت مکن ان سید لون الذی هو خیر ابطوا مصر فان لکم ما سئلتم و ضربت علیهم الذل و المسکنة و
 با و ایضا عن الله و اگر رفتی راه و دوستگاه خواهی ما کردار بنک مر می کن کافال النبوع و انه لا یزال من
 فرزند ملک هو حق و یلغز معه انت متبتان کتکرها اگر ملک و ان کتکها اساء له ثم لا یخسر الا معه و لا

شرح و شرح
 شرح و شرح
 شرح و شرح

در عرض حضرت عبدالعظیم

۳۰۸

سئل الا عنه فلا جعله الا صاحبها فان صلح انت به وان فسدت فلا توشح الامنه وهو فعلا ان قال في
الحديث علي بن عاصم ايمانها بمنزلة طامن خالها نانا فمن الفتي في الضرب ما كان يفعل في زمانه مروا
سه ويزيد ان لم يكن في ان وعده عند ان لم يكن وان ودبكر رخت وصال وان سيم واني است ان حسن الفقا
مال تايد بايوين از قصو بار ايد بلك ايد باكور چون نوارد و زاجل ايد بپيش بار كويد از زبان حال حوس
تايد بجايش هر نيم بر سر كوردن معاني بايم فعل و فاعل است قلوبك ملحد كه در اين تا نو در فر محمد
پس سيم كفت هر انخرق با و فاعل از علامت نور حق پس سعي در تحسين عمل از براي هر انسان غايه الاملاست تا كني
جهان پر كند تا بشي تا چند جهان مستمند اند بشي اضراژ نو توان سندن بهن كالبداست بگره كرمبا چندان
خلاصه نكلمات با ت كرمه واحاديث نبويه و منظومات شرعيه و منشور و احكامه نذ كر بوياست كه بالقطع و انبين
او فوق بنسبت ان براي مخلصين جهان و از براي مجرمين هلا كنده است هر آن كس كه در اين خود را خالص بنا و او را موافق
و عفو بنا نرشد و چنين كس طول حشر و كثر عجز و دوام فكرت و توقف در فاعلش سپاراست حضرت ابي
نز قد من الدنيا فانك داخل و با در فان الموت لا شك تازل و ان امر قد عاشت بن حبه و لو تتركه للعاد جاهل
و علاقه نذكر موت و هبه زاد توصيه با جوان و مجد يد عهد و اما ناست كرمه و العمران الا انك الف خير الذبا انوا
نعلوا الصالحات و نواصوا بالحق و نواصوا بالصبر افوى شاهد و برهان پس صبر كرمه و ادر جمع حالات است با عند
الوفاء بر مزي فضلي لازم و محتمل ميدان مخصوصا بضر بنده را بضر تا حدت ساخت و حدت تا حد عفا بد خفته و ادب تا
واخلافا ز كبره نزل يك معابد و مرجوم است با جل رضى الله بظا و من در رساله كشف الحجه كه مشغل بر صبا با فاضل
فرمود اين نكته در تواريخ از احوال انبيا و اوصيا خوانده ام و از ايشان و صبا باى مقبده ديدم ام كه بغير ايشان از ايشان
خودشان نموده اند چنانكه سيد معظم و رسول اكرم جناب خمي شاب بيد بزرگوار ما حضرت شاه اوليا و صبا بها سوس
فرمود و هر يك از اوصيا و امه هكثير با عز خوشانشان كرا را عظيم و تا كيد كرمه و جماعى از علماء ان و صبا با را در
در رساله مسائلى مدون نمودند و بر بضر بنده كرمه توصيه بفرزدندان نمودند مانند محمد بن احمد الصفواني و علي بن حسين
بابويه و محمد بن محمد بن عثمان نغدهم الله بر ضوانه و در حقه است كتاب الواسله الى بيلا الفضيله كه در پست كتاب جليل
امام ان مجموعه از وصا باى فاضله است چه در دنياى عاجله و چه در اخرت اجله پراقتدا و الهدا با ايشان با بدست
از لذات دنيا با بدكند شك كه صفة الدنيا اسقام و لذتها الام و در خير است كلا حوال الدنيا زلال و ملكها سلب
اشغال با بطلان بنده و رسپا اگر چه در جواب مرجوم است طاب ثراه از اين دو پيش جواب مسكنى دارم پند
اين يادان نبود سود مند چند هي انبويه در دستور فضا خوانا بنه با مر كان اتك لا تصح من القبور
و ايضا شيخ فرمود انوار كه مو با نه خود توان بر ازان بصفتك بر سبيل چه تو خواند و عظ فرود
مخ افهني بر سبك اما نذ كر ان براي اينديگان موجب عاينه فايده ميشود كه العلم يفت بال عمل فان اجابه الاما هل
و كرمه الجهل في الاكثه من الاكثه في الاملان و كشمند كرمه من طالب غائب و مر زوف غير ظالمبا كرمه اهل

كرمه
بين كرمه
و ان كرمه
و ان كرمه

در رساله مسائلى مدون نمودند و بر بضر بنده كرمه توصيه بفرزدندان نمودند مانند محمد بن احمد الصفواني و علي بن حسين بابويه و محمد بن محمد بن عثمان نغدهم الله بر ضوانه و در حقه است كتاب الواسله الى بيلا الفضيله كه در پست كتاب جليل امام ان مجموعه از وصا باى فاضله است چه در دنياى عاجله و چه در اخرت اجله پراقتدا و الهدا با ايشان با بدست از لذات دنيا با بدكند شك كه صفة الدنيا اسقام و لذتها الام و در خير است كلا حوال الدنيا زلال و ملكها سلب اشغال با بطلان بنده و رسپا اگر چه در جواب مرجوم است طاب ثراه از اين دو پيش جواب مسكنى دارم پند اين يادان نبود سود مند چند هي انبويه در دستور فضا خوانا بنه با مر كان اتك لا تصح من القبور و ايضا شيخ فرمود انوار كه مو با نه خود توان بر ازان بصفتك بر سبيل چه تو خواند و عظ فرود مخ افهني بر سبك اما نذ كر ان براي اينديگان موجب عاينه فايده ميشود كه العلم يفت بال عمل فان اجابه الاما هل و كرمه الجهل في الاكثه من الاكثه في الاملان و كشمند كرمه من طالب غائب و مر زوف غير ظالمبا كرمه اهل

شرح و تحبنا

۳۰۹

طلب بدانند وصیت از حضرتنا حدیث جل جلاله در قرآن مجید کما می بجه فرض و وجود است کفره بغالی بوسم الله
 فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الی اخره و کما می بمعنی احسان و عمل خیر است کفره و وصیتنا الانسان حسنا
 هانا نوصیه به عمل خیر است و وصیه بر وزن فعله از وصی بوی مشتق است اسم ان وصایه بکبر فتح است بمعنی وصیه
 بر حسب لغت و سبب چیزی است از کسی بغیر او یعنی مالی که در تصرف موصی است بعد از مردن نصرف و مقول و ذکر
 امر شرعی می غلبت العین و النفع بعد الوفاة و فرموده اند منعلق و صیه با تصرف در مال با الخراج حقی معلوم و
 استثناء ان با توثیق بر طفل او یا مجنون است و عهد نیز بمعنی وصیت است کفره و لغت عهدنا الی ادم و نظائر
 اینها به کره با قرآن صحیح نیز بسیار است و حضرتنا بر مؤمنان فرمودند عهد الی التی بکذا یعنی حضرت رسول
 که انطور و شوخا صیه وصیت با عهد و عهد بدعا غنفا دانستند قول حضرت عیسی که فرموده است و اوصان
 بالصلوة و الزکوة مادمت حیا و بخود میدانند وصیت عهد است که در تمام عمر بنیکان فرض است چنانکه از
 کلمه مبارکه مادمت چنانکه ظاهر است خداوند تمام بندگانش تمام خصال خیر را از تو تقوی امر و وصیت فرموده
 با اخلاق حسنه و شره اخلاق رذیله انحصار بوقتی بودن و قوی ندارد بلکه در تمام احوال مرغوب است تا قضا
 که جان از بدن فانیان مفارقت نکرد با آنکه وصیت منعلق بچیز نیست که از موصی فوت شده است مانند
 عبادت واجب یا وصیت با اداء مال غیر است که بر ذمه موصی بوده است و احدی اطلاع نداشته است یا وصیت
 با بیان خیرات و قربات مانند عنق و رباب اطعام مساکین است یا وصیت با عطاء مال محصور است
 از اجابت افارب ستم نوصیه با اداء مال معینه بوالدین کفره بغالی کتب علیکم اذ احصوا حدکم الموت ان
 تر خیر الوصیه للوالدین و الاقرین با منعلق و وصیت تمام امور مسطور است در آنچه اشاره نمود
 امه ظاهره من المهدی الی الحد کمال مواظبت داشتند که اعظم آنها تجدید عهد بود فولا و فعلا و در و در و در
 هوایه بر وصایای حقه الهیه مواظب و رعایت بودند پس ای برادر عزیز بزرگساز از اینها بیکدیگر تورا بجا
 وصیت کردن با خون بکره بپایست طبعی نوصیه و لا الی اهلکم بر جوع ندهند و فلان بکره وصایت از
 آنچه بمسماحه کند باید نباشد و اگر ترا نظر دقیق و فکر عمیق باشد بدانی تمام اقوال و افعال و احوال
 امه اظهار بیعت با وصیت بر در کار و امر بعبادت مفروضه نموده بنا بر روزگار بوده است بحال مضمون تجدید
 و از اینکلیه اصول دینی تمام عبادت که از حضرت رسول مر و پشت بخوان و ان بدینگونه است که باید زمان
 حضور مردم وقت مردن هر بیت مختصر بخواند و معروفست ان بدعا بدعا عهد و حضرت بنوی فرمودند این عهد
 و بیان مبتدیان با خداوند و در هر روز هر کس مواظبت کرد منظورش بر آورده میشود اللهم فاطر السموات
 و الارض العلی الشاهده الرحمن الرحیم لقی عهدا لک فی اشهد ان لا اله الا الله انت وحدک لا شریک
 لک و ان محمدا عبدک و رسولک و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و انک من القیوم و الحسب الحق و ان الجنة حق
 ان ما وعدتک فیها من النعیم الماکل و المشرب النکاح حق و ان النار حق و ان الایمان حق و ان الدین کا و صفت

صیت
معنی
تفاوت

در این
صیه
معنی
تفاوت

فقد
بعضی
تفاوت
معنی
تفاوت

کتاب
شرح
و تحبنا

دَعْوَةُ نَبِيِّ خَيْرِ عِبَادِ الْعَالَمِ

وانا لاسلام كما شرعت ان الفول كما ظنت وان القرآن كما اتزلت وانك انما الله الحق المبين واتق اعهد اليك في
 دار الدنيا التي رضى بك ربنا وبالاسلام ديننا وبمحمد صلى الله عليه وآله نبينا وبعلي وعترتي واولادنا وبالقرآن كتابنا
 وان اهل بيتك عليهم السلام اعني اللهم انت تقني عندتك ودعاني عندك بنبي وعدي عندك لامور الله
 تنزل بجوانت ولبي في نعمي والهي واله ابان صل على محمد واله ولا تكلني الى نفسي طرفه عن ابدا وان في في شئت
 واجعل عندك عهدكم القاك منشورا وجه قدر خوسبت هرساني عادت هذا لسان خود را باين دو كلمه نادر
 زمان اخضا بر حسب عاده مستمره بنز باشن جباري شود اللهم اغفر لي الكثير من معصيتك واقبل مني اليسير
 طاعتك وهين طور است مراقت در اين فتراات با من يقبل اليسير يعفو عن الكثير اقبل مني اليسير واعف عني
 الكثير انك انما لعفو الغفور وهين طور واجب است باني حاديرين ومحضين خواندن دعاء نوبه وانبه وانبه
 بنده كناه كرده خواهشمندم از دوستان كه از خواندن ان در هيچ وقت باطل نباشند اشهد الله وملائكته و
 ابنيائه ورسوله والائمة المعصومين اني نادم على ما سلفه مني من الذنوب والمعاصي والخطايا وانا معترف بها
 وانا عاجز على ان لا اعود اليها واعاهدت اليه على ذلك الفعهد بطا بنبي يوم القيمة وعاهدت الله ان لا اترك
 الكبار من الرقا والتواطؤ وشرب الخمر والشرقة والافكار واللعب بالنرد والشطرنج وسائر الاثام الفارواكل الرقا
 واكل اموال الغير ظلما وعدوانا وقتل المؤمن عدوا وعدوانا والافكار من الزحف والشرك باقية واكل البنج
 سائر المسكرات واليهتان والغيشه والافتراء على الله وعلى رسوله وعلى الائمة المعصومين وقد نذرت المحضات
 ومن كل ما وعد الله تعالى فاعله بالنار خلاصة دعته ما ثوره از انهم طاهرين بر ابي بندي كان يتخيرون من انما
 در حين مردن وامور ان بعد از مردن وايضا داعي مبنو بسيد مرتضى اذا امر اطهارا است بتداء عهد ودعا
 عليه كه تمام ان بخدي بن است ودعا استغفا ان اظهار ندامت وعهد بزرگكاهان است بدان مرد
 سيد سراج العلوم ذكر منظوم عزوت بر ايش در ادب محضر فرمود ولقن الشهادتين المحض واذكر له الآية الاثنا
 حتى يقرتهم جميعا ولخص حصنة السبعا بعني تلقين كن محض شادين راكه شهادتين بوحدانيت خدا و شهادت
 بر هالت حضرت سيدنا عليه الصلوة والسلام است ماخذان قولنا احبار رسنا است اذا فجله در صحح
 حلوب است كه حضرت صادق فرمودند اذا حضرت الميت قبل ان يموت تلقينه شهادة ان لا اله الا الله وحد لا
 شريك له وان محمد عبده ورسوله وديكرا بن حنيفة وخبير جبار است ان حضرت صادق فرستل هيقتم وافتد
 از حضرت صادق وديكرا هجوم سيد فرمود بخضر تلقين نمايند وبادشان سواورد با انكه ان وقت باد
 كبتد وازده امام را تا انكه اخر ان تمام ايشان كند وحدث حضرت رضاء در شهر نيشابور وذكره لا اله الا
 وتكمل ولا يتشد بيل بشر وطها واما من شر وطها مشهور وهريك حصيا منيع رفيع منين دن بر انما باز م
 ولقنت طائنا الفرج فانها تقعي بحسن الخج يعني كمانت فرج راكه دعا غالب نماز كذا ان است ووقت
 بر محض تلقين نمايند در و ايشان از صحح حلبى بدين طريقا است كه حضرت صادق فرمود حضرت رسول بالين
 از بدن بر ايه

و اما در اين دعا
 كه در حديث
 آمده است
 واذكر
 له الآية
 الاثنا

و اما در اين دعا
 كه در حديث
 آمده است
 واذكر
 له الآية
 الاثنا

از بدن بر ايه

روح و بحران

و اعجاز
در عافج

مردی از بنی هاشم زمان احتضار حاضر شدند پس بوی فرمودند بگوی لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله
 العلي العظيم سبحان الله رب العالمين السبع ورب الارضين السبع ما فهمن ما بينهن و رب العرش العظيم والحمد
 لله رب العالمين بعد از این ففرمودند ^{کلمه} ما منحصر بعد از ما بینهن مذکور است در کتاب من لا یحضر الفقیه و
 سلام علی المرسلین نیز مذکور است چون آن محضر خواند کلمات فرج را حضرت رسول فرمود الحمد لله الذي استبقنا
 من النار و در خبر عبدالله بن مهران این قلم است که حضرت امام مؤمنان بر بالین هر یک از اهل بیت خود می آمد
 زمان نزع روح می فرمود این کلمات را بخوان چون بخواند میفرمود از سب قلبس عليك باس و این کلمات فرج در روز
 در کتب اولی در رفوف مستحبه است با فرموده و انزل الله رسوله القرآن لاستجاب من ان الشان یعنی در روز حشر
 بخوان سوره هافران را استماع سوره پس آنکه نسبتا صاحب شان است در کتاب ثواب الاعمال مروی است که کسی که
 سوره پس را بگریه در عرض بخواند معال از برای ^{میتواند} منوشد بهر خلقی که در دنیا است در خلقی که در آخرت است
 در سه و بهر پادشاهان دو هزار رحمت و دو هزار هزار استیسه را و عفو میشود و او را هزار رحمت است
 خراج منفذ و خون و جذام و سواس و درد که ضرر برساند برسد و سکران موش بر او آسان میشود و
 حدیث دیگر است اگر پس بر محضر بخواند رضوان با شرا بی از بهشت بر بالین وی می آید و او را سپر است میکند
 باز فرمود و آیه الکریمه ثم التخر ثم الثلث من جنام البقرة و سوره الاحزاب بعد ها و لا ینسج الذین یلومون الا
 و بخوان آیه الکریمه بر محضر و آیه سحر را که در سوره اعراف است ادریکم الله الذی خلق السموات و الارض فی
 ايام ثم استوعب علی العرش یغشی الليل بظلمة و الشمس القمر و النجوم مسخرات بامر الاله الخالق و الامر بامرک الله
 رب العالمین و بخوان بر محضر سوره از آخر سوره بقره اولها الله ما فی السموات و ما فی الارض الا اخرها و
 بخوان بر محضر سوره الحزاب با تمامها و فراموش نشود خواندن سوره و الصافات که بعد از سوره پس است
 و در حدیث است حضرت موسی بن جعفر بفرزندش فاسم فرمودند بخبر خبر و بر بالین بر آید سوره و الصافات
 بخوان چون فاسم شروع بخواند نمود و این آیه رسید هم استخوانها امن خلقنا و امره شد حلت کرد چو جنات
 لایر داشتند یعقوب بن جعفر عرض کرد ما رسم داشتیم بر بالین مرده کان سوره پس بخوانیم چرا امر بتلاوت سوره
 و الصافات فرموده ایضا میفرمودند خواند نمیشود این سوره نزد محضر مگر آنکه را حشر میشود نزع او خلا
 تمام آنچه اشاره نمودم یا نکرده چیز است باید بر محضر خواند اول ^{دعا} حدیث دوم دعا عهد سوم دعاء نوبه چهارم دعاء
 یا من قبیل الیسر الی اخره پنج خواند لا اله الا الله ششم نطقین شهادتین معا هفتم ذکر اسمی اعترافا عشر
 هشتم خواندن کلمات فرج نهم خواندن سوره ^{عقود} نماز این دهم سوره پس خصوصا از دهم آیه الکریمه دوازدهم
 خواندن آیه سحره سیزدهم سوره از آخر سوره یفر چهاردهم خواندن سوره الحزاب پانزدهم خواندن سوره
 و الصافات و غیر از این زجرات را بگونه اشارات است هر مسلمانکه اعتقاد بر لید دارد از فرشتاه عیب
 که او را اجازت از زجرات و سکران موش میدهد غافل نباشد و تکلیف جوده و نماه خود را بداند و از وصیت

لا اله الا الله رب العالمین

دعا نوبه چهارم
یا من قبیل الیسر الی اخره

در عرض حضرت عبد العظیم

۱۲

کردن و وصیت نامه نوشتن گزینان باشند پس نظر کنند و بنگردند با همه طاهرین علیهم السلام چگونه وصیت نامه
 چه در زمان صحت و چه وقت رحلت مرقوم فرمودند و خوش دارم بعضی از وصایای ایشان را بچنینا بنویسم از
 آنجا که حضرتنا مبرمؤمنان وصیت نامه مرقوم فرمودند که یکی از آنها از ما رحلت و شهادتش بود و تمام آن وصیت نامه
 در کتاب بحار السیر مرقوم ^{شیخ} محمد و امامی مرقوم شیخ طوسی طاب ثراهما مضبوط است بعد از حذف سدا از حضرتنا امام حسن ^{علیه} السلام
 لما حضرت والدی الوقات قبل بو صی فقال هذا ما اوصی به علی بن ابیطالب ابو محمد رسول الله و ابن عمه و صاحب اول
 وصیه اتی شهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و خیر نبره و اخاره بعله و ان رضی الخیر نبره و ان الله باعش
 من فی القبور و سائل الناس عن اعمالهم عالمی بما فی الصدور ثم اتی اوصیک با حسن و کفی بک وصیتا بما اوصانی
 رسول الله فاذا کان ذلك یأتی الزم بینک و ابک علی خطیبک و لا تلکن الدینا اکبر همک و اوصیک بان یتقی الله
 عند ذنبا و الزکوة فی اهلها عند محلتها و الصمت و الاقتصار و العدل فی الرضا و الغضب و حسن الجوار و الکرام الی
 و دعه الجهور و اصلا ب البلاء و صلة الرحم و حب المساکین و مجالسهم و التواضع فانه من افضل العباد و طهر الامل
 و اذکر الموت و از صدقه الدینا فانک من مؤمنین و غرض من بلاء و صیرح مقم و اوصیک بحیثه الله فی سراسرک و عدل ببنک
 و انهارک عن التشرع بالقول و الفعل فاذا عرض من امر اخره فایده به و اذ عرض شیء من الدینا فانته بصیبت شدک فبیر و ایا
 و مواطن الزهراء و المجلس المظنون به المستوفی فرین السوء بغیر جلیب و کن لله بابتی عاملا و عن الخاء زجوا و بالمعروف
 امر و عن المنکر ناهیا و اخرج الاخوان فی الله و احب الصالح لصلاحه و ایا القاسم عن ذنبک و ابغضه بعلیک و الله
 باعمالک ان لا تكون مثله انا و الجاوس فی الطرفان و شیخ الماراث و الحجاز از من لا عقل له و لاعلم و افضلیا بابتی
 معیشک و اقصیة عبادک علیک فیها بالامر الذی نظیفه و الزم الصمت بشم و الزم تفلسک نغم و تعلم
 الخیر تعلم و کن لله ذاکر اعل کل حال و ارحم من اهلک للضعیف و فرمهم الکبیر و لا تاکل طعاما حتی یضد قبل کله و علیک
 بالصوم فانه زکوة البدن و حبه لاهله و جاهد نفسک و احذر جلیبک و اجنب عنتک و علیک بحال الذکر و کفر
 من الذمات فی الله الیک بابتی تقصیرا و هذا فرا فیتوف ببنک و اوصیک باخیک محمد اخبر افا انه شقیقک و ابن ابیک و قد
 تعلم حیر له و اما اخوک الحسن فهو ابن امک اربدا الوصایا ببنک و الله الخلیفة علیکم و ایاه اسئل ان یصلحکم و ان
 یکتف الطغاة البغاة عنکم و الصبر لصبر حضرت الله الامر و الاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خویشا بن و صیت
 نامه شریفه را شرح کنم حضرتنا امام حسن فرمودند چون وقت رحلت پدید زکوارم رسید رو کرد بر ای وصیت کرد
 و فرمود این وصیتی است که علی بن ابیطالب برادر پسر و پسر عم و مضاجعتی کرده است و اول وصیت او است که من
 کواهی میباشم نیست خدای جز خدای عالم و کواهی میباشم محمد و پیغمبری آمد بسو بندگان و خدایند آن زکوارا
 بلاش خویشی کردید و بر شری داد و بدر سبک خدای و بری آنکه فرزند کسان را که در کورها مدفون اند و از کورها شایسته
 پریشانی میباشند و داناست با آنچه در سینههاست پس از آن فرمود ای فرزند پند و اندرز میکنم و بسراست خود را از ضعیف
 خداند ز فرمود پس از آن بر کوارم بود میگویم از آنچه میشود
 ای پسر که من در خانه نشین

بسم الله الرحمن الرحیم
 در عرض حضرتنا امام حسن
 علیه السلام

روح و حیا

۳۱۳

و برکناهن کبر بکن و دینار از بزرگتر از اندیش خود نشا فرارده و پند میکنم ای پسرک من بنماز کردن در دهنگامش و زکوة دادن باهلان در مجلس و خاموشی و بیانه رفتن و استوار در رضاء و غضب بکنی و مسایر و مهر باقی بمان و رحم کردن بر اهل بیخ و دردد و پیوستن با رهام و دوستی اهل حاجت نشستن با ایشان و خوشی که بالا نریز کردن با آنهاست کوفته ای آرزو و یاد کن ملک را و نازک دینا شو از آنکه خود در کرمی و نشانه درد و ناخوشی و ترا و صفت میکنم بشر سید از خداوند سبحان و آشکارا و پنهان و نورانی میکنم از شتاب کردن در گفتار و کردار و اگر چیزی از امر عزت عرضه دارند با بنده کن در اگر چیزی از امر دنیا بر تو عرضه شود درنگ کن تا راه راستی بر هرگز کن از جاهای پند که به نام زندقه و جاهای که کان بد در آن باشد بدستگیر بگردی و پنهان هم نشین خود را و باش از برای خدا ای پسرک من کارکنند و از خوشی و درنگ و به پستی فرمان ده و از بدی یاد و در راه خدا برادرها برادی کن و دست بردار بنکو کار را برای پستی کارش و با آنکه از این تو خارج شده نریز کن اما بدله سخن و باش و از کردار هائیکه بدانی بجوی تا مانند و نشوی دور مجوز نشستن راهها و کلاهها و یاد مع کسی را که دارنده خرد و دانش نیست در گذران خود بیانه روی کن و در بندگی هم و بر نواسته در بندگی کن بلیغ همیشه توانائی داری عجیب خاموشی آسایش بیاید پیشتر بفرست برای پستی بهر مسیبه با سوز پستی را دانامش و در هر دم خدا را یاد کن و بر خود سال از بستگان خود نشا نوازش کن و سالخوردهگان ایشان را بزرگ بدار و بخور خودی مگر آنکه پیش از خوردن بدو پیشی چیزی از آن دهی و بر نواسته و زه گرفتن از آنکه در پاک میکند و سپر است از برای دوزخ داران و توانا کن جانان را و از هم نشین بد و دشمن دور مجوز بر نواسته و سخن بجای بکند با خدا میشود و بسیار بخوان خدا را پس بدرستیکه من نگذارم ای پسرک من پندی از برای تو که نکشه باشم و این دم بدانی من است از تو و تو را اندر میکنم بر قدرت محمد بنی که کردن که ان برادر مانند نواسته و پسر قدرت و میدانی که من چه اندازه او را دوست دارم و اما بر قدرت حسین پسر ادر نواسته و دیگر برای وی اندر میکنم و خداوند این نعمت شاکا خدا دارنده است از خداوند پرستش میکنم و میخواهم بنک کند شما را و نگاهداری بدی و شما کاران را از شما پس شکبائی کینه شکبائی تا آنکه فرود آید فرمان و توانائی نیست مگر خداوندی را که بلند و بزرگست و صابائی بهر حضرت شاه و لایق و کتاب سنطاب فی البلاغ و کتاب اصول کافی و کتاب امالی و مجموع و کتاب و مجالس مرحوم شیخ مفید بخوانند و منته شوند و اگر این بنده بخوام تمام وصایای اینجناب را بنویسد کتاب بسوی میشود بحاله آنچه در این وصیت نامه بود نکاشته اهل رشاد را بهر از این موعظه و نصیحتی نمیشود و دیگر وصیت نامه مشکوه نبوه و عقیده رساله صدقین طاهره فاطمه زهرا صلوات الله علیها است چنانکه در جلد عاشقان اول در پیش جو حضرت نامرئومان بهر اینان بخنده حاضر شد دفعه پانزدهم بران نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله اوصت منی شهدان لا اله الا الله وان محمد عبده و رسول و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القیوم باعلی انا فاطمه بنت محمد و زوجتی الله منک لا کون

کتابخانه
مکتب
مجلس
علیه السلام
تهران

در عرض حضرت عبدالعظیم

۱۳۴

لکۃ الدنيا والامرۃ انتاولی بجم غیری حظی وغیبتی وکتفی اللیل وصل علی وادفنی باللیل ولا تعلم احدًا
 واستودعک الله وافر علی ولدی السلام الی یوم القیمۃ ودر کتاب مصباح الانوار مر وبت حضرت صدیق
 بعد از پدر کوار سفت روزماند چون مرخص شد و اشند بافت من ایختره انبدهاء خواند با حق باقیوم
 بر حنک استغیث فاعنی اللهم زحرجه عن النار وادخلی الحنۃ والحبه فی قلبی محمد اما وصیت نامه حضرت امام
 حسن علیه الصلوٰۃ والسلام از کتاب بحار الانوار محل حاجت نماز حدیث بیست و نهم پسید که حضرت امام
 حسن در زمان رحلت خود با امام حسین علیه الصلوٰۃ والسلام فرمودند ای برادر منو پسند ما اوصی بر
 علی الاخیه الحسن بن علی اوصی انه یتهدن لا اله الا الله وحده لا شریک له وانه یعبده حق عمادته ولا یبر
 لک لک ولا لک من الذل وانه یخلو کل شیء فعدده فقلید وانه اولی من عبد وحق من عد من اطاعه شد
 عصای خود من نایب اله استک کافی اوصیک با حسین بن علی من اهل و اولدی اهل بیتک ان یضع عنک
 وفضل عن محنتهم نگویند که خلقا و الدوان تدفنی مع رسول الله فاتی احو به و بیلیت و من ادخل بینه
 بغیر اذن و لا کتاب جانهم من بعده قال الله ضالی فیما ازل علی نیت کتابه با اهل الذین امنوا لا تدخلوا بیوتنا
 الا ان یؤذن لکم فوالله ما اذن لهم الدخول علیته چون بغیر اذن و لا جانهم الاذن در آن من بعد وفاته و سخن
 ماذون فی التصرف فیما ورثه من بعده فان اب علیک الامراه فانی شد الله بالفراجه التي فی الله عز وجل منک
 والرحم الملتزم من رسول الله ان لا یفرق فی محبت من دم حتی یلعن رسول الله فخصم الیه وخره بما کان من الناس
 الی سابعه ثم فیض علی السلام الحدیث هانا وستان ابن خنواده بر این دو وصیت نامه بنکرند و بکرند برای آنکه صد
 طاهره بعد از ذکر عقاید حقه و صفت پنهان حضرت شاه و لایست در سبب نرفش یاد فرماید اهل خلا
 بیسبع جنازه اش حاضر نشوند و فرزندش حضرت امام حسن و صیت نامه در همین وصیت نامه که در کنارش
 در جوار جسد رکودش در فن نمایند برای آثاره فتنه و افراده و عاقبت ملاحظه نمایند بر دفن آنختره در شب
 دفن این بزرگوار در روز چه فسادها بر پا نمودند و چه خسارتها کردند و خواستند بن محمد و الی انجباب
 نرفش و نعلیک نامند خلاصه مراد داعی از شرح نقل این دو وصیت نامه بعد از وصیت نامه حضرت شاه و لایست
 یکی میند زینت این اوراق بود و دیگر خواستیم عمل پاکان دین را در نوشتن وصیت نامه و تجدید عهود و پیم
 و نعیسین امور اخرویه و تکلیف از ما ندانند بر شما بفرمائیم تا آگاه شوید و جناب خاتمه الصلوٰۃ والسلام
 نیز وصیت نامه فرمودند بگویند عقاید و ناکید عهد است از ارباب جاهل النبی و انوار برای برادر بزرگوار
 محمد بن خنیفه در زمان خروج از مدینه توجه بفرمودند و یکی دعوت بنی هاشم است و خیر دادند و شهادت
 اما وصیت آن بر و بحار الانوار از بزرگوار در زمان بیرون آمدن از مدینه روانه و کاغذ خواستند و بنویسند
 بلاغت مشون در امر قوم فرمودند اسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی به الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و فرمودند
 الحقیقه ان الحسن یتهدن لا اله الا الله وحده لا شریک له وانه یعبده حق عمادته ولا یبر

کتاب مصباح الانوار
 در بیان فضیلت
 حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام

در بیان فضیلت
 حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

حق و انشائی و ان الساعه اینه لاریب فیها وان الله یبعث من فی الصبوره و اتی لراخرج اشرا و لا یطرا و لا مضیقا
 و لا ظالما و انما خرج لطلب الاصلاح فی امه جد اریلا امر بالمعروف و النهی عن المنکر و استوی فی عدلی و اعلی فی ایتامی
 فمن یبلی بغی الحوق قاله اولی الحوق و من رد علی هذا اصبر یحضر بفضی الله یندی و ینال قوم بالحق و هو خیر الحاکمین و هذا
 و صیغه بالحق الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت الیه انیب لم یخصر از هر چه انسان و صیغه نامد و اصبر فی علی
 برای برادر من محمد و فایز خضه نوشته است حسین شهادت بو حدایت حق و رسالت پیغمبر بنده است شهادت
 از جانب حق جو آمد و بهشت و دوزخ حق است فیامت در پیش خداوند معشوم می باید مرد و هارا از قبرها و بستانه
 من پر و نمر و م از جو ارجتم برای افسا و ظلم کردن بلکه میخواهم اصلاح بنام احوال امت جدم را و میخواهم امر بر حق
 و نهی از منکر بنام و بیپره جدم و پدرم هر کس قبول کرد قول حق مرا جدا و ندا و اما است حق و هر آنکه رد کرد
 بر من شکایتی و صبر میکنم تا خداوند این من و این قوم حکم فرماید و خداوند هر حکم کتد کانت این و صیغه است
 ای برادر بسو تو و توفیق و توکل و بازگشتن از بسوی او است پس این و صیغه نامد و پیچید و مهر کرد و محمد رحمت
 و نینه شب ان مدینه حرکت و نهضت هر وقت اما و صیغه نامد بگر که برای عموم بنی هاشم مرفوم فرمودم چون کلینی محمد
 یعقوب و ابان کرده است حضرت صادق بجزیره بن حران فرمودند جناب امام حسین کاعذخواستن ما بکنه کتو
 عزان بود و نوشتیم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی بن ابی هاشم اما بعد فانه من حق بی منکم استشهد و من یخلف
 لم یبلغ مبلغ الفتح و السلام ملخص معناه که این نامه من بسو نام بنی هاشم است هر آنکه از ایشان من ملحق شود
 شهید بشود و کسیکه خلف نماید و رافع و فرید و در دنیا و آخرت نیست در کاب سنطاب چون اخبار الرضا
 و صیغه نامد از حضرت موسی بن جعفر مرویست خوش دارم بسو گویم برای آنکه در کتب و جوه از من این کتب بنظر
 می آید و هر کس از من و امید دارم از ^{ما را که} این و صیغه نامد بگر بنام و این مضمون و صیغه نامد
 فرزندان از زرگوار و اصحاب اطهار بگر بوده اند خبر داشتند مانند حق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد جعفری
 و جعفر صالح و معوی بن الجعفر بن و محمد بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصار و محمد بن جعفر اسلمی و
 ایشان را شاهد و گواه گرفت و در اول این و صیغه نامد نوشتن ابابراهیم موسی بن جعفر استهد علی و صیغه نامد
 جعفر ال آخره یعنی موسی بن جعفر این اشخاص را شاهد و گواه گرفتند و شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان
 محمد عبده و رسوله و ان الساعه اینه لاریب فیها و ان الله یبعث من فی الصبوره و ان الیبت بعد الموت حق و ان الحیا
 و القضا حق و ان الوفون بین ینکاته عزوجل حق و ان ما جایب محمد حق حق و ان ما تر به الروح الامین حق علی ذلك
 لجا و علیه انشاء الله شاهدیم ان هذا وصتی عجل و قد نخت و صیغه نامد امر المؤمنین و وصایا امام حسن
 و الحسن و علی بن الحسین و وصیته محمد بن علی الباقی مثل ذلك من جعفر و وصیته جعفر بن محمد مثل ذلك من جعفر
 و وصیته علی بن موسی بعد من انشاء الله تعالی فان الله بهم و شلا و لجا فی انهم هذا کما ان کرم و واجب انهم
 فکانه و لا ادرهم معه و وصیته الیه بعد من و اموالی و جسدانی الذی خلقت و ولدی الی ابراهیم و العیال و اسعیل

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن جعفر بن محمد بن حسین بن علی بن ابی طالب
 علیه السلام و آله الطاهین
 و وصیته محمد بن علی
 بن جعفر بن محمد بن حسین
 بن علی بن ابی طالب
 علیه السلام

در عرض حضرت عبد العظیم

و ام احمد و ابی علی امر فساق و دهنم و ثلث صدقته ابی اهل بیته بصدقه چشمه و بجعل منه ما یجعل منه و المال
 ان احب ان اجزم ما ذکرته بحالی فذلک الیه وان کره فذلک الیه ان احب ان یبیع او یهب یا یخل او یصدق علی
 ما استثنیته فذلک الیه و هو انانی و صیغته فی مالی و فی اهلی و ولدی فان رأی ان یقر اخوته الذین یزعمون انهم ذرئ
 کلابی هذا الغرم و انکره فله ان یخرجهم غیر مرد و علیة ان اواد جعل منهم ان یزوج اخیه فلیس لیس ان یزوجهما الا باذن
 و ای سلطان کشف عن ثمنها و حال بنیة و بین شے ما ذکرته فی کلابی فقد برئ من الله تعالی من رسوله و الله و رسوله
 برهان منه و علیة لعنة الله و لعنة اللاحین و الملائکة للقریب و التبیین و المرسلین اجمعین و جماعة المؤمنین و لیس احد
 من السلاطین ان یکشف عن شے فی عنده من بضاعة و لا احد من ولدی و فی عنده مال و هو مصدق فیها ذکر من صلحه
 ان اقل او اکثر فهو الصادق و اما اردنا بدخال الذین دخلت مع من ولدی التوبیر باسماهم و اولادی الاغویات
 اولادی من انام منهم فی منزله و حجابیه فله ما کان یجری علیه حیاتی ان اراد ذلك و من خرج منهن الی زوج فلیس لها
 ان ترجع الی حواصلی الا ان یری علی ذلك و بقی مثل ذلك و لا یزوج احدنا فی احدنا من اخواتنا من اهلنا
 و لا سلطان و لا عمل لمن الابرار و مشورین فان فعلوا ذلك فقد خالفوا الله و رسوله و حادوه فی ملک و موافق
 بما کفر فومر ان اراد ان یزوج زوج و ان اراد ان یزکرت له و فدا و صدقهم بمثل ما ذکرته فی صدق کلابی هذا و شهد
 الله علیهم و لیس احد ان یکشف و صیغته و لا یبشرها و هو علی ما ذکرته و سمیت من اسما فلیس من احسن و لنفسه
 ربک بظلام للعبد و لیس احد من سلطان و لا غیره ان یفرض کلابی هذا الذی ختمت علیه سفلی من فعل ذلك
 فعلیه لعنة الله و غضبه و الملائکة بعد ذلک ظلم و جماعة المسلمین و المؤمنین و ختم موسی بن جعفر و الشهور
 انچه از معانی این فقرات مشرفه تلخیص کرده ام اشاره کنم پس از اقرار و اذعان بشهادتین و تصدیق باجابه النبی
 و ما تزل بالروح الامین حضرت موسی بن جعفر فرمودند این وصیت باخط خودم از وصیت عدم امیر مؤمنان
 و پدران بزرگواران دیگر حرفی ننخسته کرده ام و اکنون وصیت میکنم بفرزندم علی و فرزندان دین من بعد
 و می که با او همدل پس شدی از ایشان اگر یافت و خواست ایشان را در اینکار فرار و استوار کند بخواند
 و اگر گراهی پیدا کرد و بخواهد بیرون کند اخبار دارد و ایشان را امری نیست و وصیت میکنم بسوا و در خصوص
 صدقات و اموال و اطفالی که بگذارم و نرمانم سپتام ابراهیم و عیسی و اسمعیل و احمد و ام احمد و ام زلفان من
 در دست فرزندم علی است و ثلث صدقه پدرم و اهل بیت من با او است هر کجا میجو اهدا بگذارد و صرف نماید
 و چگونه و المال در مال خود تصرف میکند و اینتره من خودت بشیر و ثمرت است هر چه بخواهد اجازه بدمد
 بحالی من اگر خواست از اموال من ببرد شد یا بچشد یا بدهد یا بدهد از آنچه استثنای کرده ام و انجناب و حتی منست
 در مال من و اهل من و اولاد من اگر بخواهد قرار دهد ببرد و انشرا که در اول این کتاب نامهای ایشان را ذکر کردم
 و اگر بخواهد ایشان را بیرون نماید و اگر بخواهد مردی از ایشان تزویج کند خواهر او را بدون اذن و امر او نتواند
 و هر پادشاهی که بخواهد کشف کند و مانع شود از آنچه یاد کردم در این کتاب هر انچه از خدا و رسوله و انبیا است

در عرض حضرت عبد العظیم

در عرض حضرت عبد العظیم

روح و نجیبا

۳۱۷

و خدا و رسول هم از او بیزارند و بر او باد لغت خدا و لغت لعن کنندگان و لعنه ملائکه مفرقین و اینها و مسلمان
 و جماعت مؤمنین و غیره احدی از پادشاهان و از مال من و از آنچه در نزد فرزند من از فرزندان من است ظاهر
 کند و خواهد هر آنچه فرزند من علی بفرماید در مقدار مال من از که و زیاد را شناسد و کسی است بعضی از فرزندانم
 را که داخل نمودم و نامهای ایشان را یاد کردم برای فضیلتن ایشان فرزندان کوچک و مادرها فرزند
 من هر که در خانه اش نشست و در پرده اش مشغول شد هر آنچه در زمان چوچه من داشتند اندک از بندگان و هر یک از
 زنان من شوهر اختیار کرد دیگر نباید چیزی بخواند مگر آنکه فرزندم علی بخواند یا چیزی بداند و همین طوری است عمل
 دخترهای من و نباید یکی از زنهای من یکی از دخترهای مرا که از مادر دیگر باشد شوهر دهد مطلقاً و زانی از برای
 ایشان نیست مگر برای مشورت آن بزرگوار باشد و اگر بدون اذن و صلاح دید اینجانب این کار را کند این بخلاف
 با خدا و رسول کرده اند و معاوضه بر ملک و بی خودند و فرزند من شناسا تراست در نکاح دادن مؤمن اگر نخواهد
 تزویج کند و اگر بخواند بگذارد و ایشان را هم در اول این کتاب وصیت کرده ام و خدا را گواه گرفته ام بر ایشان و نسبت
 احدی را که بکشد و باز کند و صیغه نامه مرا یا آنکه اشاعه نماید و آن وصیت بهمین طریقی است که یاد کرده ام و آن
 برده ام هر آنکس بدی کرد بر خود کرده است و هر آنکس خود کرد بر خودش بر میگردد و نسبت برورد کارش کند به
 بندهکان و غیره پادشاهی و غیره و اگر خلاف و نقض عهد نماید و بکشد و اینغوردد که مهر میکنم آخر وصیت
 نامه است هر کس بکشد بر او لغت خدا و غضب ملائکه و تمام مسلمان و مؤمنین باد و این وصیت نامه
 حضرت موسی جعفر و جمعی از شهوات مهر کردند و این حدیث شریف و وصیت صحیح تمام شد مگر آنکه صدق
 علیه الرحمه در کتاب مذکور جزء دیگری که مربوط باین وصیت است را خلافت فرزندان حضرت موسی بن جعفر
 نقل نموده است برای ملاحظه اختصار از آن گذشتم اکنون در آخر عرض دین حضرت عبدالعظیم و وصایا و
 نصایح مسطوره مذکوره این عبد ذلیل که محمد باقر نجف است جعل است خدا شاهد ایمان و یقین عرض دینی
 میباشد که خلاصه از اصول عقاید و فروع فواید است و مختصر از بیانات است که در این مجموعه ذخیره کرده ام
 و بر آنچه شرح داده ام است آنچه عرض میدارم و ایشان را گواه میجویم برای بجات از احوال و اضرار قیامت
 بر این دین شهادت دهند بر مذهب گواه باشند و چون اهالی ایران پارسی زبانند بر حسب اصطلاح معنی
 از غیر این لغت باید که زبان باشند لهذا برایشان خوانستم وصیت نامه خود را مختصر بعبارة فارسیستیم
 چنانکه جماعتی از حکماء و شعراء در محراب نبی شریفه و تفر بر این شعرته همت خویشان را مصروف نمودند از اصطلاح
 معول و لغت مشوم تجاوز ننمایند و شاید بعضی برای آنست که بزرگی لغات و الفاظ اصطلاحات دارند
 بدون نظر منزه باشند و آنها را کلفت دانستند شاید بعد از مردود وقت نظر بر ایشان کلفت و مشفق
 نباشد و گویا کلفت نویسنده را افزون از خواننده دانستند و این وصیت نامه را بزبان پارسی موسوم
 به بیان نامه موسوم به مولانا و عمو و نایب و عرض میکنم

این کتاب
 در کتابخانه
 جامع
 مسجد
 جامع
 تبریز
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰

بیان نامه موسوم به مولانا و عمو و نایب و عرض میکنم

پایین بنامش

در عرض حضرت عبدالعظیم

پس از سنا پس کرد کار و پایش پروردگار این بندگناه کرده در این نام خواست پیمان نخست از نوبت خامه نازه
 نماید خیر ادران راه را از کیش خویش گناه کند برای آنکه بر کز بدکان خدا که این پیمان از ایشان است در روز سنا
 مرایادی دل شاد نمایند و سزای آنچه سالهای دراز گشتم و در خانه در نهفته ام از خداوندگار ساز و پیمان
 برای من خواهند و از آفرینگی و از روی آن روز بر آورند هماغه خواننده را هم این پیمان نامه اندزد و پند است
 که از هر بندگانه کند و از هر کز بدکان همدار پس میگویم مرا این پند را از بود کوشش دار که فردای سخت بساید بکار
 از این پند و پیمان شوی سو مند بمرز و فریاد پانی گزند که این پند پیغام بزدان بود خود کوشش باید بر مان بود
 اگر بندگی خواهی این توانست که با دوست پوشیده رخت سبانش ای بر دردی خود پرست مکن کونه از دامن
 دوستی سنا کون دعا از این نامه خوشتر نیاید برین بخداوندگار است از دام و فریاد هر پند بود پیمان از آنکه
 دی دشمنی آفتو کرد و دپوی خیره سراسر است چرا از این دشمنی با کز بدکان پیغم و از زبان وی در سال و ماه هفته روز
 خوا مویشم روزگار نیست از این بدانندش در کارهاست اما از وی اندیشه نداریم بچاره آنکس است پیرو
 کفارش باشد و از پند کردارش بود از زبانش نیز میزد و از آسپیدی نکرند بجان خامه بدمان بد فرجام افتد
 و پاس کیش خویش نگاه ندارد پس ای دوست هر زمان از زبانها ام آگاه شو و از آنچه در نهادم نهاده ام بهره
 بخواه و بدان این پیشوای اهریمنان و راه نمای دوزخ جان خداوندان از برای دشمنی خود آفرید و نه از برای
 ریج و از آن نوبت که بدخواست هر کس هستی خواهد دریغ ندارد و هر دست که بسوی بر آید نهی نکند از آنکه
 بخشایش از پیشنده بر جان است از برای هراشنا و پیکانه در روی هر یک کتابد و خودی مینماید سخن را
 روشن کنم هر کونه بدی که بجان تو آید بارگاه خدا راه ندارد مانند بنیست هسندیش کل دیو و فرشته را بک
 دست هر شنه و بر هستی ایشان جز نام بستی پوشیده پس نشی کردار و بدی رفتار از خویش است از خدا
 بر کشن که گفته اند هر کس ما را با شد از ما نباشد و هر آنکس بخوابد از یاد چنانکه فرمود هر سنی از ما
 و هر یک از نو بکر این دشمن سال خود که برای گرفتن کج نهانت ریج گران کشد و کوشش فراوان کند
 با فرشته کان زندگ کرد و بندگی نمود و هر آنچه در نو پنهان شد دوی اشکارا بود باید و ما هر سنی کرد و بر
 جنب باز چیه چندان ساره دل مستمند با بفریف از کشتن بهشت بیرون کرد و بدین کلمه کشت آورد
 نکند از انبوه های بهشت بپند و کلی بچند چنانش آفرده و پیرمرد کرده که دوزکاری دوز با جفت
 خویش هم آغوش نکرید و در کج این زندان سر بدام اندوه کشید و زو شب نماندش نزار
 و از جدائی بهشت چون ابر بهار زار زان بکر است سصد سال سرا بلان کرد و آید بدکانش بدامان مید و بد و از
 هر دانه اشکش بر زمین نارسیده گناه سبز مید مید و هماندم باه سوزنده اش میسوزانند مرغان خوش خوا
 دوزان شمار و آفرین ان هزار در کناران دلتکسته ایمنی افرا شد و نواف داشتند پس فرزندانش را
 سز که مردم نکرند و پند بگردان و از آفتو زبان وی هراسان و کزبان باشند پس چه شکان زمین است

این پند را از حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت کرده اند
 و در کتابهای معتبره آمده است
 که هر کس این پند را بخواند
 از هر بدی و آفتی محفوظ بماند
 و از دشمنان و فریبکاران
 ایمنی خواهد داشت

شرح و تحریک

۳۱۹

کشتن از اندوه درون برست از پستی نشین بلند می هستی بافت لبش خندان و دلش شادان و خدا پیش تو
 فرمود وی با خوشی چنین خرمی دانش خود کرد و از لغزشش گذشتند اش بگذشت باز همسایگی خویش را فرود
 فرمودها تا لایب و زاری فرد تنی و خاکساری با غنا پگاه و بارگاه نخستین و برای پناه بردن بان درگاه ان همه
 بلند می و بر مسندی افتاد پس ترا و ارادتش تو نیز از آن دو بود سگال گذاره جویی و دعوی ترش کنی و بخود راهند
 و از فریبی پنداشتی و او را دشمن بزنی خود دانی و از آنچه باید رفت کرد پندگبری و آنچه های درود برین
 کنی و نوشته در خور این راه در از آماده سازی که این جهان های آسایش نیست ها تا گذرگاه هست بر لغزش
 و از اینجا است که گفته اند هر دمی که بر فرزند خاک میگذرد خسته از خانه زندگی او و پیران میشود و هر گاه می گویند
 بگو و خویش نزدیک میکرد پس خوبت بخوانم بر گاه پیش تو ای مندا باد می بیند نام کجا خواهم نهاد شکفت
 آنست که مانند کان از دوستی که بجز پناه بدشمن آورده ایم و هر آنچه زبان دوستی در راه دانست از این دشمن
 گمراه میخواهم دست که بر نکند آنکه خود از دست تو ره نمائی نکند آنکه بگمراهی خواست آنچه ای مهربان تو
 از بند این دشمن بنمک کارهای ده و در شمشیر مسای و در سوائی را از گردن ما بردار وی در آن و ما را در
 بهارستان بخشش خود بخوان و داری امیدواری در کام ما بریز و در بیج ما بندگان فریب خود را بر تو نشین
 دوستی این ستمگر را بر که جز تو ما را پناه و پناه و پناه و پناه از آنکه پناه در مانند کانی و چاره ساز
 پچارگان و دیگر مرای برادر حق خوشتر است هر نفس را در چیز در خور یک جهان و دیگری من جهان از پند
 و من از برهن آیند و در هم آمیخته اند و با هم او بخته اند هر یک پیشتر دارند و اندیشه دارند یکی بر نواز اسما
 و دیگری پیشتر از زمین یکی راهنای پیشینان و دیگری راهبر و ز جهان استن خواهند ارادش است
 چه جان که دور از لایبش است یک خدا منش است و دیگر پرورش جان خدا خواه است و من خود پرست
 نشان جان پرنگی است نشان من خوش رنگی جان رویش بماناست و کوشش بفرمان من از فرمان پندان
 روی کردان من پیشتر است و جان بشکن جان بندگی ساز کند و من خدای آغاز دن آشیانه این امر
 است جان او امک جانان هیچ نبود خوشتر از بیدار دوست سو جان روز آنکه آنجا جای او است
 پس اینده های این من را بگذارد و ایسا پیش جان بخواد و در سایه وی نشین و آسوده شو باری طهر است
 بگذارم و بگذرم و بیشتر از این نکند در این نام سپرم و با دوستان در این پیمان نام عجمان آورم و خدای
 دانا و راهنای توانا را گواه میخواهم که بران از مادر زاده ام و برای عزای خواستن آماده نخستین خدای
 بزبان که فریبند زمین و آسمانست آن بندگانش شناسایی خواست و خرد و اگر مرا فرمای کشودن و از پرتو
 رویش دل و جان روشن است این همانی و شناسایی راهها و نامها و نشانهای خود بسو ما فرستاد و
 چیزهایی که ستکاری ما در آنست بخواهیم خرد بد آغاز ما پیش خویش این سراجی من درود از پندگاد
 و شناسایی پروردگار فرمان داد و بیدرگاه کار سازی با باز هم نوشتند پس فرمان این پیغمبرها شناسایی

در این کتاب
 از کتب
 نفیسه
 در این کتاب
 از کتب
 نفیسه

در این کتاب
 از کتب
 نفیسه
 در این کتاب
 از کتب
 نفیسه

در عرض حضرت عیسیٰ العظیم

۳۶

خدا و پیغمبر آشکار که آورنده قهارها اوست شناختن تکالیف و تقاضای این کشتی است پس بندگی و سزاوار است چنانکه
 فرمود بکر و بد بخدا و پیغمبرش و آن روشنگار که از آسمان زمین فرستادیم تا این عالم همین است پس فرمان فرمود
 خداوند هفت نشان بطلیب باشد که هر آنها یک است و آن اینهاست که هر یک جدا نیست همیشه که منی اوست که بود
 است و من خواهد بود نبوده است و در که نباشد و نشاید و کار وی از فرمان وی است و اگر کرد و اگر نه توانگر
 و نیاز و آفرین کار و کار ساز خواهد بود و درم توانا است هر آنچه خواهد میشود و توانا نشین هر چه جزا است پیوسته
 و بسته دارد و هر زبردتیه زبردست توانائی است و مژده است و زندگانی بندگان نیز است و است بنیاد است
 و نده بودن خداوند نشان بر نواز منی است و آنکه بر خا و بحر جان و طهارت چهارم خواهد شد و نشان بندگان
 و میخواهد کارها ناپسند که زبان او زیبا و زوایا خواستیم دانستن و دانشی است که در رنگی و بدگوشی ایشاداره و کز
 کار ناز که در پیش پیش نباید که هر خواست خدا را بد و کونه نپداشته اند یکی با سبب است پیش و بر من نباید و آن اید بودی
 دیگری برای ماهاست شد تا پیوسته که ماها بوی باشد چشم خداوند است از آنکه همیشه که در منی اوست و هر
 پیدا و نشان است وی بیست و چهار باید از همه کس آگاه باشد ببیند و بشنود و بداند و دانشش و توانا نشین هر
 بندگان بر یکدشتم خداوند شناوید است نه آنکه مانند ماها بندگان نیازی پاره داشت باشد ماها بنای و شناوید
 وی خود منی است هفتم خداوند کوپاست از راه نیاز پاره از زبان و کوبان خدا آفریدن آواز چنانکه در حق و اگر
 جز آنست که کی زبان بیار و کاشن باه باید وی کردی از دانشمند ازاد کوبان خداوند نشان بر خا کوبان با
 خود منی اندر کردی حید از خدا و ماها آنکه دانشمند است خاموش کوبانیم هشتم خداوند در منی کاد کرد
 است داد از ستم خواهد و بفرماید ستم برسد و او خواهد و هر کار نیک نکند و آنچه زشت است سزاوار
 پدید نیاید و خود میدانی زشت کار از دانش توانست و هفت چیز دیگر است که باید از خداوند دانند و بر این وی
 ندارند و بپکونان هفت نشان که شمار درهای هفت نشانهای هفتی اند و این هفت شمار درها در رخ نشان
 هفتی است خداوند و چیز هم پیوسته و آنچه نیست فکر نه هر یک را بگری نیاز است و میگردند خداوند و بیست و
 دوم خداوند هفتی نیست از آنکه نژاد را درازی به است و فرود رفتی در خور است هر آنکه طارنده نژاد و نمایند این نشان
 او را با کاه می پاید و خداوند پند هفتی است اگر چنین است باید بپسوی کناری باشد نادیده شود تا لبش چشم بوی
 برسد و آنکه بعد از پیغمبر سز نفرد بگر از اجزای ماد نیک نهادش بر آنکند خدا را در پند هفتی است هفتاد است با هفت
 خدا که چهارم پیشوا پان نشان استم آغوش کردند چهارم خداوند از آلبش که در ماها منی است و پراپ نیست
 که چرا پکاهی فرود آید و خداوند داد و کونه نشان است که هفتاد و بر بردار و از هفتی و جدا خواهد شد ما
 توانائی و در نیکوی دوم از هفتی و هر دشت مانند دوی دادن و منی دادن و این نشان را هفتی است پس بوده است
 و در که دوی بنداره است هفتی منی چشم از برای خداوند نیازی نیست و دوزن نشان خداوند کند و اگر
 دوزن باشند خواهش ایشان در یکدم فراهم نباید و این سخن در از است و زبان من کوه هفتم خداوند نشان هفت

در عرض حضرت عیسیٰ العظیم

در عرض حضرت عیسیٰ العظیم

روح و روحنا

افزون از صفت نیست مانند از بودن بدانی و توانا بودن توانائی هضم او را بنازی به بندگان نیست و اگر نه
 از توانا دور نیست چنان بزبان دیگر خداوند داد کرا فریبند آسمان و زمین است بجز او فریبند نیست
 و او را غیر بیکه باو ماند توان شناختن با او را مانند نیست و او را چگونگی نبود و بر چیزی نبود و برای خود
 جانی با او بود پس از او فریبندگان توانا پیش افزون نشد و پادشاهش همیشه است او را همیشه و ترس
 از شغالی و چیز دیگر پیدا نشود و فرمانهای خداست کسی از خدا پرسش نکند و برابری تواند و هر چه خواست
 همانست خواستش با چاری نیست از بندگان بندگی که خواسته است برای آنکه بهره دهد آنکه خود بهره بردها
 باز خود کوید بندگی کردن تو باید بخواست خدا یا شد و کسی خواست خدا را نداند مگر آنکه با خدا راهی پیدا کند تا
 آنچه پسندد به او شایسته بندگی است فر گرفته با موزد و خود روشن است همه بندگان بان درگاه راه ندارند مگر
 آنانکه در شمار یکصد و بیست چهار هزار پیغام آرد از پروردگار بود و بر کز پدگان از ایشان پنج تن اند و یک
 تن با این ماکه این همه بر آنکشته شد در هر سال و سیصد و هفتاد در خانه خدا این پایه بلند را استوار فرمود
 بر همه آن فری برتری داشت جامه پیغمبری را بر او استی و درستی پوشید و بر آنکه در زمین بودند از خود
 و نیز در پیرو جوان سپاه و سفید فرمان بزبان را رسانید و گوشش به اندازه فرمود و هر اسبی از کسی در دنیا
 با آنکه ریخ و آزار فرآن از پیگردان و روزگار خود دید برای خواست خدا شکستی آغاز کرد و لب پیغمبر نکشود و سزای
 ناسرهای ایشان را و انداختند جز خواهش آمرزش تا آنکه دلها و بنده های میده را بسوختند و ندیدند بر کزدا
 و اکنون افزون از یکصد هزار کرد و خدا شناسانند و سپاس این پیغمبر کردند و فراموش نکنند و در پیچ هنگام
 بر بلندها اوزة بزرگی و بزرگوارش را بر آوردند و برای بسته کفناؤان پیغمبر بزرگوار و گواه درخشانند تا بند
 همراه بودند غنچه مان بزدانی و نامه لسانی است که ریشه آتش این مکره انبوه بوی پوشید و بند است هر آنچه
 در بالا و پسته است در او است هر کس از این آتش و دست و کاره جوید بهمانا آسمانی سو کند پیغمبر که وی بخند
 است و زبانی سخت دارد و شکفت آتش هر شپرن زبان و نیز سخنی پاره از این ناسر بخواند فریبند وی کشت و هر
 دانشمند پمانند از شنیدن گفتاری از این نامه های آتشنگان و پیشینا از ایشانست هر کس از این چاه نام
 سرچید پادشاهش را برداشت و با آتش سوزانند از شمار خدا پرستان دورش کرد و پادشاه همیشه او را بفرخواست
 و گواهدی که در آسپین و پر دیده آن دست هر آتش بود فرخنده داماد پیک نهاد نمایند بر ازنده و وی است
 که بایند که پسند به سوی سال در ساپان سایه خدا آسایش فرمود و می جز خواهش وی بناسو گفتارش را شنید
 و از کردارش آموخت در راهش خونهار نخت و جانها گرفت تا پس از سوی سال و چیزی بن پاکش بخاک شد و باز
 از یکان فرزندان ان بنده بزبان برای کا هداری از آتش جانشین شدند و سه تن از ایشان بنام پیغمبر و سه
 دیگر هم نام پدیدند و درین هم نام یکدیگر و نام یکتن بر آنکشته از نام برادروان پیک بنام چشمه دانش است و فرزند
 مانند پور عزان و در از آتش پس با بدیست گفت و کردید و در دل پیغمبر که هر یک از این پیغمبر بن با آن یکتا

ببین این چهره را
 که در آتش است
 اینست که از آتش
 اینست که از آتش
 اینست که از آتش

در عرض بزرگوار حضرت عبدالعظیم

۳۲۲

کوهری همناکه دخت پیغمبر بر برادر وی ندارند و ما را بجز ایشان پناهی نیست از شناسائی و راهنمای
ایشان خدا را شناختیم و در روز نخست بدوستی ایشان پیمان بستیم و در این جهان راه بندگی از ایشان
آموختیم و در روز پسین هم از خواست ایشان بجهشت جاویدان رخت کشیم و از آتش سوزنده دوزخ رها
بایم مگر چند چیز با پیریم و بگذاریم نخست با لافین پیغمبر بر کزیده است از زمین با سماها با همان بن پاک دیده
شده در پایان شب که انجام آن رفتن رسید بخداوند بود و کسی هم در میان نبود و سخنان چند شورید گشت
و بیشتر خواب خوشتر آمد و هر کس جز این سخن گوید پیغمبری و را نخواسته است دم او چنان ترازوی داد
خواهی است برای سنجیدن کارها پنجم هشتی هشت دوزخ است در آسمان و زمین نه آنکه سپس از پاره شود
ششم راست آتش مرگ و برخواستن مرده کان از کورهایشان با همان شها فرمان برده و گناه کرده و برایشان
روز در شناختن است ای نرادران و این سخن چیزی در بین و بیخ ایند رخت بر منند از آن بزرگتر شناخته شده است
که هر کسی باید با آنها چنگ زند نخست نماز است که شوکتش ماست از آن چادر بلند افراشته و بیایست دوم
دادن افزونی خواسته هشت کرده از درویشان سوم رفتن بسو خانه خداست با توانائی چهارم جنگ کردن
باشمشیر است با آنکه از این آیین بر کرده اند با آنکه نکریده اند پنجم فرمان دادن به بنکی و باز داشتن از بدی است ششم
دوستانش این چهارده تن است بادوستی و مسان و پیروان از فرزندان ایشان و سپس فرمان ایند است که
از گناهان سنگانه پیریم و اگر نرسد او را ششم نخست برای خدا اینا نخواهم دوم پدر و مادر و ابا و اجدادیم سوم
خون دین با ششم چهارم از خاستن بیدار و ماندن بخوابیم پنجم از می خوردن گناه جویم ششم از دادن فرزند
خاستن که بزرگیم هفتم از جنگ کردن با بدای ایشان نگریم و خوردن از این گناهان افزون از هفتصد است
که برهنه کار باید از آنها دور جوید و اگر نه خداوند بر وی خشمگین شود و از پیشوایان ما رسیده است آن کس که
از گناهان بزرگ دور گشت گناهان کوچک و می آرزیده و دیگر از گشت بسو خداوند از گناهان هر دم و هر
هنگام فرمان بردار است پاره از این آیین کار دل است پاره کار زبان و پاره برهنه اندام تن هان گناهانی از دست
فرموده است نیک بخت تر مردم کسی است که آنها چیزی کرد بیافت و بدبخت ترین بدبختان آنست که آنها چیزی
کرد و از آن بار رسیده شد ای برادر هر تنی و خوش نری یاد در تواند و خند و نهاده اند و هر آنکه جوینده است باید
چرا از درخت نیک بخت موسی خدا موه می چینه و بهره بخوای پس از جان و دل بسو گشت است از در بای بیایان
کتی کوهرها گران بر آرد و از آنها کامیاب شود و نافرمان آسوده باشی و خوش زنده کنی دانائی گفت مردم این جهان
از پکائی خدا بیرون اند و خدا بان است بر بندگند و هر آنکه بر پیشتر است خسته کیش سخت و اندویش
فراوان و پراگند کیش در اندازه اکنون کار این بنده است که جز خدا هر چیز را بنده ام نه خدا را شناختیم
و نه پیغمبری یاد و سندا شمام و نه پیر و پیروان ایشان را نموده ام و در کار کار نما به خود را نابود و ناچیز کرده
ما همه نادانی و ناساسه که میدانم در روز کاین گذشده است شکفت آفت را بنده ام باز گشت بسو خدا نمکنم

کردید بر شش و فرستید
است در کور سوم کشید
پلاست بر دوزخ برای گشتن
که دروازی آن سه هزار سال
می باید چهارم
در پیش و در عقب
از گناهان بزرگ
خاستن که بزرگیم
هفتاد و هفتاد است
از گناهان بزرگ
خاستن که بزرگیم
هفتاد و هفتاد است

پس از آنکه از گناهان بزرگ
خاستن که بزرگیم
هفتاد و هفتاد است
از گناهان بزرگ
خاستن که بزرگیم
هفتاد و هفتاد است

و هر یک را شناسانند

بآنکه مرا هر حکام میخوانند و میفرمایند در بخشایش من کتاده است هر آنچه زود آتی در اینست ای بنده کلاه کرد
 بسو من پیا امیدواری پیشه خویش کن و رشتنه کلاه به وزاری بندگی خود امیر و بدان هر آنچه بندهکان من آید
 کنند و بخوانند مبدم و اگر بخوام بپر کدام آرزوی همه آفریدگان را بدم چیزی از آنها کاشته نشود پس خواه
 نابدیم در تو بمن کن تا آرزوی من بر آورم و کار بمن واکدار و بکرده و داده من خشنود شود و بکرازد که بزبان بگذرد
 و در بی بدر بخانه من که به وزاری نما که مرا از اینکار خوش آید و بگوی اگر برانی تو بکره روی او دم و چاره کار خود از کجا
 چشم دارم پس شپانی از کاهان کاری شایسته پسندیده است این کار کلاه مجوی بر این در پناه بنا و در پس خوش
 آنکس که در نامه کردارش در زهر کلاه بازگشتنی از دل و زبان باشد و کار فرار او امروز کند و گوید بدید با
 شبده باشی روزگار پیش هر آنکه گاهی میگردد بدیخانه اش نوشته میشود و هر کس میداندست در این روزگار
 برای آنکه رسوا نشوی هر کاهن بیدر خلفه دل کاشته میشود چون فرامرز خاک بر دلوی همه کلاهات را
 مردم بخوانند و سولتی آنروز که پنجاه هزار سال درازی او است بیشتر است این روزگار در گذرد و در گذرد
 از نامه ها خدا نیش ای فرزندان خاک مرا بخوان و بمن امیدوار شو که من کلاهات با علم زیم و با کتافم و آورده اند
 یکی از کاه کاران پشیمان شد و بر سر آمد و سر بر زمین نهاد و گفت یا رحنا یا منیم و تو نوث من آنم که بر سر
 کاه شوم و نوثی که بر سر آرزش آوازی شنید چنین است که گفتی سر پر او امر زنده شد پس هر چه بازگشت
 بنده بسو آفای بخشند امر زش است ای نانگنی نوشتن ما کردیم تو چه شنیدیم ما نیست این کار که
 کردار جز تو کسی که با از او هیچ کار و این بنده رو سپاد را آغاز این پیمان نامه روی سخن بد و کس دارد
 و در این نامه میگوید در بیان مایه بندهکان را دو کار است که باید بجا آوردیم یکی کار نرسد و دیگری کار جان
 صلبا بد این دو راه روزی شایسته هم ناموه شوم روزی من مانند روی نیست شود روزی جان چون عی
 همیشه بخاند و ناچار در این جهان آیند و گونه روز و خوردن آنها را با بد فرام آوریم و پس از کوشش
 اندازه بخان و زن بخور ایم و خداوند و در دهنده ایند و در بدست و کس سپرده یکی پادشاه دادگراست
 و یکی دانستند با شور و مایه از برای نادانی که دارم بر فراز آنچه در خوش است و خواهم و چو خوا
 ما جز او خواست خدای دانا است کوشش ما را سر انجامی نیست مردم سر کتف کتف دشمنی ما ایم و خونهار بریم و همان
 بودی که آفرید روزی است که ما ز برای من میخواهم بد بگونه است جامه پوشیدن و خانه خواندن و جفت کردن همه
 آنها برای خواهش من است پس خداوند دانا ای توانا برای آسایش و آسودگی داد خواهی و خواوش کردن آتش با
 پادشاهی دادگستر و فرمانفرمای پاک گوهر بر آنکس که نماند تا آنچه در خور هر کس است بدهد و داد رس باشد و نکند
 منم که فروغ خواهد و در پیش رستم که در این راه و از این سخن روشن دانسته در هر جایی پادشاهی
 باشد که جهانیک کند که آسایش هر جایی از جها بنافست و از داد خواهی وی و بی من است کتف و ناچار
 این جمله را باید آنگه کسند کلان خدا را که بسنه کن وی ایند خواهد داد که در هر کس آگاه باشد و گفته شود

روح و ریحان
در بیان کلاهات

روح و ریحان
در بیان کلاهات

در عرض پسر حضرت عبدالعظیم

ع ۲ ۲

سرای بندگان و متمکاتان را در حد و داد رسواست و مستعد بندگان نماید و پادشاه باید خود رسیده که و پسرش از
 پچارگان کند که در نهاد نزد بکان در بارانند پشته تکمیل است آرزوهای نافرجام هر چه نزد بندگان باشد پشته
 بنگ پادشاه را ندارد و پروائی از شوریدگی و پجاری که کشوربان و لشکر بان نکنند خود بنگ خواهد اگر چه هر روز
 پست شوند و بر بالش آسایش خسید اگر همه بندگان بخوابد در بهار پادشاه این اندیشه ناپسند نیست که مانند
 وی پس نشو و نجوای سال چیزی فرزند در این جهان این شاهنشاه در آن زندگانی بکامران فرمود و بندگان خدا را هم
 بسا به خویش زندگانی خوش داد و دشمنان ایشان را با زبانه خشم براند و هر کسی را با اندازه اش از توانگر و درویش
 مردوزن خود نیز بکسب و وسعت داد و او نادان نوازش به پایان نمود و ایشان را از پریشانی بر آورد و هر یک را
 بکارش آسایش نمود و استقامت هر کس با سودگی کار خود در دین خود و نسیب خود را بجان جهان را از خداوند
 بزدان خواهد و لبه نگو ساری دشمنان وی کتاب پذیر از چهره پاره از این مردم زبان سنا پیش نذرند و از این
 آسایش و فریادی فرخنده که سپاس پادشاه را بجا آورند همانا سنجی خود شایسته آن مایه رسوائی و زبان
 همان ها آن اسوگی برای آفتابان بیاساید و اسوگی جان برای پریشانی بزدان و راه پریشانی بزدان در دست
 آن دلفتمند اندیشه ری است که در آغاز این سخن یاد کردم و کفتم روز جان را از وی باید خواسته بسوگای پادشاه
 پس آن خاکی اشکار بود پادشاه روز کارش بکاهداری فرمود و بهره دینی داد و آسوده اش گذارد اکنون با پادشاه
 دانشمندان و پاکان بر کز بندگان که در دین جانهای ما با بدست ایشان است در پنهان رویم و آنچه را در سنگاری
 بخوایم و گفت که بگره دانشمندان سر در است از همه ایشان دانای پیشوای دوازدهم اینک و بر کز پد است
 و راههای پنهانی فرخند که جهایان از وی پاسند و در دهنده جانهاست چون در این روزگار آن خدا پیش در
 پرده حاکم بندگان پنهان فرمود تا چار از نمازش وی کرده از دانا با و دانشمندان را آفرید و بجای وی نشاند
 تا از ایشان این بر سنه طعم خوراک و خورشی در خورش داده شود و من شکفتن از آنان دارم که دانشمندان
 جهانند و پسند برای آسایش پرورش نیز در هر ماه و سال روزی پند از شمارند و خند کنند و پاری از جا
 نمایند و وی اگر سنه نماند و نخواهد بماند دانشمندان و خند جان چه شد و روزی بکار رساند و خند
 تن چه نشت اشکار است و اند و خند جان بجا پنهان بر کوی چه اند و خند و چه کرد در خوش سپرده و در کجا
 نهاده پس نور که با خویش از کیش است یاد بکران چه اندیش داری بوجانت را زن کرده و با لایش وی پرورده
 با این ناپاک و بیبالی خواسته دیگر از از خاک و خاشاک پاک کنی پس مراد وی سخن با آفتاب است با آنکه بنام دانشمندان
 از کیش نشت ناست و خورسندند پس بگو این کو سفندان را در شبانست این کلمه پریشان را دو پاس
 یکی کارهای امر است و دیگری کار پر از فرجام در و را خدا برای نگاهبانی فرستاده تا دندان نپزشد دشمن
 همچون از ایشان کردند نرساند یکی توانا پیش از دانا نیست و دیگری یادست باز وی توانای این دوزن باید خوا
 و می نپاسند و از پاد این پچارگان بیسایم بگردن که کمران کر سنه شکاری جزایان ندارند و خود میدانی این

سخن پادشاه
 در روزگار
 در حد و داد

و نازند
 در حد و داد
 در حد و داد
 در حد و داد
 در حد و داد

روح و حیا

کوفتند از آن دو تن نیست ها ناچند و در چراگاه این جهان با ایشان سپرده شده است اگر این دو تن بچند
 هنگام از حیا شده شام کهار مجو بند و دشمنان از راست چپ آنها دست پابند و آنها را نابود نمایند پس
 در روز بازخواست با صبح خداوند داد خواه را چه گویند و بچیز زبان بهانه آورند پس پادشاه باید از پادشاه
 خدا رود در نهادش اندیشه داد باشد که در وقت و زندگانی جهان بان از آنست پادشاه دادگر از باران
 و پیران بهتر است و آنکه ستمگر است ستم بر او بماند و بر ستمیده آنچه دیده است بگذرد پنداشت ستمگر که ستم با ما
 کرد در نزدنا و بماند و بر ما بگذشت و هر آنکه باز پودستان ستم کند دشمنان را خوشدل دارد و دیگر هر آنکه
 ستمکار است کارش شاه و درون کارش کوناه آورده اندا فوشش و ان پر سید چهار روز کار باز از کجش کوناه
 تراست هم پیش می گفت برای آنست باز ستمگر است کجشک نا توان و دیگر پادشاه نگاهدار زینهار است
 و بر یادارنده و نزدیکتر از ایشان بخداوند آنکس است آنچه بوی سپرده اند در ستم باز دهد و بر این زینهار
 زبان و ستم روا ندارد و دانشمندان فرموده اند هر چه در زند بهر از فرمان ده ستمکننده است هر آنکه
 بر بستگان خود ستم کرد دشمنان خود را پاری نمود و داد خواهی بازه از روز بهتر از پیشش هفتاد سال
 و مرد بینائی خوش فرمود اگر نام در روز کار خداوند یک خوانند مرا بشنود آنرا پادشاه جهان کند که
 ان بهر بندگان رسد دیگر آنکه سر و شکر کارها بدست ایشانست و از نزدیکان در بار بشمار آیند شایسته
 سخنان چایلوسی خوش آمد پادشاه را گویند و بدو رخ کوفت زبان بکشایند و فریفته اش کنند اندا اند
 با دانی کشور از ستم ایشان و پیران شود پس سخن راست و بدست نکوهش و سر زشت ندارد و پادشاه را از سخن
 راست شادمانی آفراید و بر دل وی جای گیرد آنکه پندارهای آشفته و کردارهای دردم رفته را فرام آورد
 و اگر نه اینک بعد شمشاد زینک خواهان هر چه چنانکه زمین مرده از دانه های باران زنده شود آنها
 باید له های لغزیده و زنده ای پر مرده را زندگانی دهند و بسا پادشاه او رند و سر کار کشان را
 خاک بگویند شمن از خانه شاه بیرون کنند و در ستمند برایش افزون در خانه تار یک چراغ افروزند نه آنکه
 خرم زندگانی بندگان خدا را بگویند و در میان چنین ساله را از پیدای بادند و برای جواسن بگذارند
 سیم و در کشور بی و پیران خواهند و این بنده که شایخ میگوید تره بکان در بار شاهنشاه داد خواه بمانند
 زن اند چنانکه کسی بان و بدی هیچک از اندام خود را نخواهد پادشاه نیز چنین است چه راهی که زبانی و پیرانی
 این از را خواهند پیران از بندگان مدکاه و نزدیکان مارگاه سستی را انجام فرمان کنند هائش بر پیشه
 همه خورده و از زندگی خود کاسته برای شمنه و سبزه که خوبتر خواسته است بگریه سخن بگو تا با او
 پیشوایان این چنین است آنکه گویند هاراه نمای بندگانی و در کالبد این جهان جان و حدار از زینهای فراوان
 بهتر از دیگران شناخته ایم و از راه دانش و پیش تمامها و فسانها و فرزند شایخ خلقی چه بر دلم بدینگونه فریب
 بی شایخ روی پیشه چیزی کم دیده و نادیده است چهار و شش است مردم نادان با بد بوی آید و از ملاحظه

ستمگر است ستمگر است ستمگر است
 جهان است

این
 است

اسوده

ستمگر است ستمگر است
 ستمگر است